

آنچه مردم ایران نباید درباره بازار آزاد بدانند

عابد توانچه

تشکلات و ترویج
ارجمان

درباره بازار آزاد

فقر و فلاکت ناشی از طرح های نئولیبرالی

بررسی نظرات اسمیت، ریکاردو، فردینن و هایک

تطبیق نظریات مارکس و انگلس

و در پایان تزهایی درباره تحرکات تیم نئولیبرالی ایرانی



آنچه مردم ایران نباید درباره‌ی بازار آزاد بدانند!

جزوه‌ای درباره‌ی بازار آزاد

فقر و فلاکت ناشی از طرح‌های نئولیبرالی

بررسی نظرات اشمیت، ریکاردو، فریدمن و هایک

تطبیق نظریات مارکس و انگلس

و در پایان، تزهایی درباره‌ی تحولات تیم نئولیبرالی ایرانی

نویسنده: «عابد توانچه»

اگر هایک و فریدمن زنده بودند، با خواندن مصاحبه موسی غنی نژاد خود را به دار می‌آویختند!

آنچه محرک نوشتن این جزوه است مصاحبه یکی از دو آتشه‌ترین نئولیبرال‌های ایران می‌باشد که در یک مصاحبه کوتاه بنیان‌های علم اقتصاد را به لرزه در آورده است. این نئولیبرال ایران که از بد روزگار وظیفه تربیت دانشجویان اقتصاد و مهره‌های اقتصادی آینده دولت را در جمهوری اسلامی ایران به عهده دارد، دغدغه‌ای به نام «جامعه مدنی» را وارد نظریات هایک و فریدمن کرده است. شاید برای افراد زیادی این نظریه پردازی جدید عادی و معمولی باشد اما این جزوه قصد دارد با همین بهانه، بلائی که قرار است بر سر مردم ایران بیاید را بشکافد و به زبان ساده توضیح دهد. طاعونی به نام «بازار آزاد»!

«مانیتاریسم اومانستی» آقای غنی نژاد

دکتر غنی نژاد به تازگی طرح راه اندازی کمپینی علیه تحریم‌های ایران را مطرح کرده است. ایشان یک اقتصاددان متعلق به مکتب نئولیبرالیسم است که در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی ایران در حال تربیت دانشجویان اقتصاد و مهره‌های اقتصادی آینده ایران می‌باشد. برخی از اصلاح طلبان و لیبرال‌ها به شدت از این ایده استقبال کرده‌اند و در حال راه اندازی کمپین‌های مجازی و غیر مجازی در همین راستا هستند. در فضای سیاست افراد زیادی دکتر غنی نژاد را به خاطر مناظرات متعدد با دکتر فریبرز رئیس دانا می‌شناسند. دکتر فریبرز رئیس دانا اقتصاددان و یک فعال سیاسی سوسیالیست است. کسانی که این مناظرات را پیگیری کرده‌اند در جریان هستند که غنی نژاد حداقل دو مرتبه پس از ساعت‌ها بحث در جریان این مناظرات، اعتراف کرده است که درباره موضوع مورد بحث چیزی نمی‌داند و بر مبنای پیش فرض‌های رسانه‌ای خود حرف زده است. به نظر می‌رسد دکتر غنی نژاد این بار پا را فراتر گذاشته و اقدام به تبیین یک مکتب جدید اقتصادی کرده اند. چیزی که باید اسمش را گذاشت «مکتب پولی جامعه گرا»، «مانیتاریسم اومانستی» یا «بازار آزاد ایرانی-اسلامی»!

برای آنکه بتوان به ادعای فوق رسمیت بخشید و وارد عرصه استدلال شد، مستقیماً به سراغ بیانات آقای غنی نژاد می‌رویم. موسی غنی نژاد در تکه‌های مختلف یک مصاحبه کوتاه [اعلام کرده است](#):

یک: «من یک فعال جامعه مدنی، یک اهل قلم، روزنامه نگار و نویسنده اقتصادی هستم».

دو: «اگر هدف کشورهای تحریم کننده این است که جلوی گسترش سلاح‌های هسته‌ای و خطر احتمالی جنگ را بگیرند، نباید از روش تحریم که خود عملی خصومت آمیز است استفاده کنند. در واقع راه صلح آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است».

سه: «به نظر من تجارت آزاد بارزترین مصداق جامعه مدنی است، یعنی انسان‌هایی که آزادانه و داوطلبانه با هم در ارتباط هستند».

چهار: «هرگونه مانع بر سر تجارت آزاد نوعی عمل خصومت آمیز و خطرناک برای صلح است».

پنج: «تجارت یک تاجر ایرانی و آمریکایی باید به دور از دخالت دولت‌ها انجام شود».

شش: «مخاطب ما افکار عمومی آمریکایی، اروپایی‌ها و جامعه مدنی همه کشورها هستند. در واقع، جامعه مدنی همه کشورها اصولاً با تحریم مخالفند».

هفت: «مخاطب ما مردم هستند. در واقع می‌خواهیم مردم دولت‌ها را تحت فشار قرار دهند».

هشت: «سندیکاها و تشکل‌ها در کشورهای تحریم کننده تا کنون بارها به تحریم‌ها اعتراض کرده اند اما حرفشان به جایی نرسیده است. البته نقد ما به این نهادها این است که شاید تاکنون در اعتراض‌های خود خیلی پافشاری نکرده اند».

نه: «مردم اگر قانع شوند که این حرکت درست است می‌توانند به شکل‌های گوناگون از خود واکنش نشان دهند. از جمله اعتراض از طریق نوشتن مقالات، برگزاری همایش‌ها، تجمع‌ها و حتی راهپیمایی‌ها و مانند آن. به طور مثال در جنگ ویتنام فشار افکار عمومی که از دانشگاه‌ها و روشنفکران شروع شد تاثیر زیادی روی تعدیل سیاست جنگ طلبانه آمریکا گذاشت. در مورد جنبش‌های دفاع از سیاه پوستان، اقلیت‌ها و .. هم مثال‌های زیادی وجود دارد».

منبع: [گفت و گوی با دکتر موسی غنی نژاد | کمپین علیه تحریم، مردم را نشانه گرفته است.](#)

اگر قدرت دولت‌ها و پدیده‌ای به نام جنگ نبود، آقای غنی‌نژاد معتقد به مکتبی دیگر بودند!

موسی غنی‌نژاد از ترویج دهندگان مکتب هایک و فریدمن (مکتب شیکاگو) در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی است. پدران اصلی این مکتب اقتصاددانانی مانند میزس و فردریش فن هایک هستند، که میلتن فریدمن (پایه گذار اصلی این مکتب در دانشگاه شیکاگو) به شدت وام دار نظرات آنان است و بعد از او کسانی مانند گری بکر و استیون هوریتز راه آنان را ادامه دادند.

واقعیت این است که افکار و نوشته‌های فریدمن که بعضی از آنها در پایین تر ذکر خواهد شد به قدری مصنوعی و کودکانه است که هر مخاطب پرسشگری را به تعجب وا می‌دارد. به یاد دارم وقتی در سال‌های ابتدایی دانشگاه با تعریفی که چند فرد لیبرال در دانشگاه از میلتن فریدمن ارائه می‌کردند او را یک اقتصاد دان بزرگ می‌پنداشتم ولی چند ماه بعد با خواندن اولین صفحات از کتاب‌های او شوکه شدم و نظرم تغییر کرد.

کتاب‌های او بیشتر شبیه کتاب‌هایی مانند «چه کسی پنی مرا جابه‌جا کرد»، «قورباغه را قورت بده!» و «۱۰۱ نکته برای رفع مشکلات جنسی در ۵ دقیقه» است. مشابه همین حس را نیز بعد از مطالعه کتاب «جامعه باز» پوپر داشتم. برایم سوال پیش آمد که چطور کسی که آثار کلاسیک لیبرالیسم را خوانده باشد و یا با مکتب‌های دیگر فلسفی آشنایی داشته باشد می‌تواند به نوشته‌های پوپر به عنوان متنی فلسفی یا سیاسی و یا حتی یک متن قابل تامل نگاه کند.

حتی برای من در آن زمان که آشنایی مختصری با آثار ولتر، هیوم و لاک داشتم کتاب جامعه باز پوپر جیغ و داد یک کودک آورده بود که با عصبانیت پایش را به زمین می‌کوبد تا چیزی را به زور به دیگران بقبولاند. آن موقع دلیل این حس و وجود این رگه‌های آشکار سوال برانگیز در کتاب‌های فریدمن و پوپر را نمی‌فهمیدم اما بعدها با مطالعه بیشتر مسئله برایم حل شد.

در سال‌های جنگ سرد و در فضای خصمانه‌ی موجود بین دو ابر قدرت «اتحاد جماهیر شوروی» و «ایالات متحده آمریکا» در کنار سرمایه‌گذاری روی تسلیحات نظامی، جنگ در حوزه فرهنگ، هنر، اندیشه و رسانه نیز اهمیت خاص داشت. باید خطر ترویج شیوه تفکر سوسیالیستی از بین می‌رفت بنابراین با پول و امکانات دولت ایالات متحد و همکاری هم‌تایان بریتانیایی اش، زنجیره‌ای از روشنفکران برای اثبات بد بودن مارکسیسم و خطرناک بودن اتحاد جماهیر شوروی قطار شدند.

کارل پوپر در مقابل خبرنگار سمج فرانسوی در آخر یک مصاحبه اعتراف کرد که با سازمان سی.آی.ای ارتباط داشته است و در عین حال تاکید کرد که پولی که از این سازمان گرفته است خرج گسترش فرهنگ و دانش و از همه مهمتر "ترویج آزادی" شده است!

میلیتون فردین نیز در اوج دوران جنگ سرد بود که توانست یک برنامه تلویزیونی در مورد ارزش آزادی اقتصادی بسازد. او همچنین در همین دوره ترس از کمونیسم بود که توانست با ورود به حوزه عملی، نظریات خود را در دنیای واقعی برای یافتن راه‌هایی برای دوری از کمونیسم "آزمایش" کند. فریدمن به نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا مشاوره اقتصادی می‌داد و در دوران ریاست جمهوری ریگان مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور آمریکا شد. البته نباید جایگاه درخشان ایشان در همکاری با دیکتاتور سابق شیلی _ژنرال پینوشه_ را در کارنامه او نادیده گرفت.

البته در دوران جنگ سرد این فقط لیبرال‌های نبودند که توسط سازمان سی.آی.ای به کار گرفته شدند. در کتاب «جنگ سرد فرهنگی/ سیا و جهان هنر و ادب» نوشته خانم فرانسس ساندرس _ پژوهشگر و روزنامه‌نگار انگلیسی _ به صورت مفصل به این مسئله پرداخته است.

در کنگره‌ای به نام «کنگره آزادی فرهنگی» پول‌های کلانی برای ایجاد نشریات روشنفکری در پاریس، برلین و لندن صرف شد. هدف اولیه این کنگره تقویت چپ‌گرایان غیر کمونیست و مارکسیست‌های مخالف شوروی بود. هدف دوم، مقابله با روحیات ضد آمریکایی در میان روشنفکران اروپای غربی با ارائه تصویری زیبا از ایالات متحده آمریکا به عنوان "اوج شکوفایی تمدن" غرب بود! هدایت کنگره آزادی فرهنگی را مایکل یُسلسون، کارمند واحد جنگ روانی سی.آی.ای، به عهده داشت. دستورات به شکل رمز از واشنگتن به آپارتمان محل زندگی یُسلسون و همسرش در پاریس انتقال می‌یافت. این سازمان تا زمان انحلال در سال ۱۹۶۷ ده‌ها میلیون دلار پول از سی.آی.ای دریافت کرد. علنی شدن ارتباط بین روشنفکران لیبرال و سازمان‌های جاسوسی جنجالی است که در بعضی مطبوعات کشورهای غربی از آن به عنوان «بحران روشنفکری لیبرال پس از جنگ سرد» یاد می‌کنند.

سیدنی هوک از فعالان این کنگره در ۱۹۴۹ به مقامات آمریکایی گفته بود: «به من یکصد میلیون دلار و یک هزار انسان مصمم بدهید؛ تضمین می‌کنم که چنان موجی از ناآرامی‌های دمکراتیک در میان توده‌ها، بله حتی در میان سربازان امپراتوری استالین، ایجاد کنم که برای مدتی طولانی تمامی دغدغه‌وی به مسائل داخلی معطوف شود».

دیوید گیبس نیز در مقاله «اندیشمندان و جاسوسان: سکوتی که فریاد می‌زند» (در روزنامه لس‌آنجلس تایمز، ۲۸ ژانویه ۲۰۰۱) از رسوایی بزرگی سخن می‌گوید که به دلیل فاش شدن اسناد ارتباط سی.آی.ای با «**نهادهای آکادمیک**» در دوران جنگ سرد پدید آمده است. گیبس به رابطه تنگاتنگ سی.آی.ای با نهادهای علوم اجتماعی ایالات متحده اشاره می‌کند. تعدادی از دانشگاه‌های سرشناس ایالات متحده، مانند کلمبیا، استنفورد، نیویورک و هاروارد زیر نفوذ مستقیم سی.آی.ای بودند. مثلاً، بنیاد فارفیلد (Farfield Foundation) در دانشگاه کلمبیا از مهمترین مراکزی بود که بودجه عملیات فرهنگی سیا از طریق آن به نهادهای فرهنگی انتقال می‌یافت. ([منبع](#))

از نمونه افرادی که آقای غنی‌نژاد قصد دارد با راه انداختن کمپین از آنها بخواهد به جای تحریم کردن ایران با بازرگانان پرو آمریکایی تجارت آزاد برقرار کند، امثال ویلیام کریستول _پسر ایروینگ کریستول، تروتسکیست سابق، از رهبران سرشناس نومحافظه‌کاران است. ویلیام کریستول معتقد است: «**آینده بشریت منوط به یک سیاست خارجی راسخ، آرمان‌گرا و خوش‌بینان از سوی ایالات متحده آمریکاست... آمریکا نه تنها باید پلیس و کلانتر جهان شود، بلکه باید راهنمای آن نیز باشد.**»

بازار آزاد چیست و آیا عامل تقویت جامعه مدنی خواهد شد؟

من در ابتدای مقاله نوشتم که به نظر می‌رسد دکتر غنی‌نژاد اینبار پا را فراتر گذاشته و اقدام به تبیین یک مکتب جدید اقتصادی کرده‌اند. چیزی که باید اسمش را گذاشت «مکتب پولی جامعه‌گرا»، «مانیتاریسم اومانیستی» یا «بازار آزاد ایرانی-اسلامی»! دلیل این

ادعا رجوع به نظریات و آراء نظریه پردازان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی مانند هایک، میزس، فریدمن و فوکویاما و غیره است. نئولیبرالها، یک: جامعه را به عنوان مجموعه‌ای از افراد در نظر می‌گیرند. دو: بازار آزاد را عامل ایجاد آزادی در کشورها می‌دانند.

غنی نژاد هم می‌گوید:

یک: «به نظر من تجارت آزاد بارزترین مصداق جامعه مدنی است، یعنی انسان‌هایی که آزادانه و داوطلبانه با هم در ارتباط هستند».

دو: «سندیکاها و تشکل‌های در کشورهای تحریم کننده تا کنون بارها به تحریم‌ها اعتراض کرده اند اما حرفشان به جایی نرسیده است. البته انتقاد ما به این نهادها این است که شاید تاکنون در اعتراض‌های خود خیلی پافشاری نکرده اند».

روی کلمه «آزادی» مانور زیادی داده می‌شود. حتی وحشی‌ترین گروه‌های نظامی کودتاجی در آفریقا نیز بر روی خود اسم «آزادی خواه» می‌گذارند. نئولیبرالها نیز نهایت استفاده ممکن از این کلمه را می‌کنند و این امر تازه‌ای نیست اما این اولین بار است که یک مبلغ نئولیبرال از عبارت "جامعه مدنی" و "پافشاری سندیکاها روی خواست خود" صحبت می‌کند.

فریدمن در کتاب سرمایه‌داری و آزادی می‌نویسد: «انسان آزاد نمی‌پرسد کشورش چه می‌تواند برای او انجام دهد و نمی‌پرسد او چه می‌تواند برای کشورش انجام بدهد، بلکه می‌پرسد: من و هموطنانم از طریق دولت چه می‌توانیم انجام بدهیم تا بتوانیم از عهده مسئولیت‌های فردی برآمده و به اهداف جداگانه خویش نایل شویم و بالاتر از آن همه آزادی خود را حفظ کنیم. و نیز می‌پرسد چه کنیم تا دولتی که خود می‌آفرینیم تبدیل به یک فرانکشترین نشود و آزادی‌ای که دولت برای پاسداشت آن به وجود آمده از بین نرود. آزادی گیاه ظریفی است. به حکم عقل و شهادت تاریخ آنچه آزادی را تهدید می‌کند "تمرکز قدرت" است».

الف: آزادی و دست نامرئی طبیعی در بازار آزاد

در افکار لیبرالها و نئولیبرالها، جامعه مجموعه‌ای از افراد مجزی از یکدیگر است. جامعه عبارت است از یک جمع که فاقد اهداف جمعی است. اساس فکری لیبرالیسم نیز بر فرد گرایی استوار است و سود محوری نظام سرمایه‌داری بر مبنای همین فردگرایی شکل گرفته و توجیه می‌شود. در نظرات مارکس نیز تاکید می‌شود که یکی از شرایط بنیادی برای ایجاد و حفظ نظام سرمایه‌داری "آزادی" است. البته نباید این آزادی را با آنچه که امروزه در رسانه‌ها و آکادمی‌های سرمایه‌داری به اسم آزادی تبلیغ می‌شود، اشتباه گرفت. آن آزادی‌ای که از شروط بنیادی ایجاد و بازتولید نظام سرمایه‌داری است عبارت است از «آزادی فروش نیروی کار برای فروشندگان آن (کارگران)» و «آزادی خرید نیروی کار توسط صاحبان سرمایه (سرمایه‌داران)»، وگرنه به گفته لنین هر جای دیگری که سیستم سرمایه‌داری صحبت از آزادی کرده است توسط امپریالیسم جنگی افروخته شده و برای حفظ انحصار و کسب سود بیشتر، خون انسان‌های زیادی ریخته شده است. گاهی همین آزادی در دفاع از چیزی مطرح می‌شود که آن‌ها مدعی‌اند در طبیعت وجود دارد. یعنی آن‌ها (در ظاهر) هرگونه دخالت در اقتصاد را توسط هر نهادی از بیرون منع می‌کنند و آن را دخالت در قانون طبیعت می‌نامند که دست نامرئی بازار (که حتی کینز هم به عدم وجود خارجی آن اعتراف می‌کند) را فشل می‌کند! هر نوع دخالتی حتی با حمایت همه‌ی مردم و کل بخش‌های جامعه مدنی در این چهارچوب (ضد آزادی) تلقی می‌شود.

شرط اساسی برای دوام سیستم سرمایه‌داری، وجود توده‌ای از مردم بی‌چیز، برخوردار از آزادی شخصی ولی محروم از وسایل تولید و اسباب معاش است. این آزادی فروش نیروی کار برای کارگران محروم از ابزار تولید و اکثریت افراد جامعه به عنوان «آزادی سیاسی» معرفی می‌گردد.

از آنجا که هدف از هر نوع فعالیت سیاسی کسب قدرت سیاسی است، طبقه سرمایه‌دار اجازه نخواهد داد که دولت به عنوان قوی‌ترین محافظ طبقه سرمایه‌دار به دست کارگران و زحمتکشان بیافتد. به عبارت دیگر آزادی در نظام سرمایه‌داری تا جایی محترم است که کارگران و زحمتکشان آزاد باشند به نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه‌دار رای بدهند.

قدرت سیاسی در دست طبقه سرمایه‌دار جوامع، مانند توپ فوتبال جابه جا می‌شود و از طریق نمایشی به نام انتخابات این توهم به افراد پائین جامعه تزریق می‌شود که واقعا در تصمیم‌گیری امور نقشی دارند و در قدرت سیاسی تاثیر گذار هستند. از این طریق آنان به صورت کاذب حس می‌کنند که تا حد زیادی از «آزادی سیاسی» برخوردار هستند.

ب: تمرکز قدرت

افراد یک جامعه لیبرال و یا نتولیبرال در بازار مجبور هستند بر اساس منافع نزدیک و کوتاه مدت شخصی خود رفتار کنند. تصمیم‌گیری در این سیستم بر مبنای اطلاعات شخصی صورت می‌گیرد و این اطلاعات شخصی عبارت از هر دانسته‌ای است که سبب کسب سود بیشتر از جیب دیگر افراد شود. بازار آزاد نمی‌تواند نگران محیط زیست باشد یا به سختی‌های زندگی افرادی که در این سیستم تولید کننده محسوب می‌شوند توجه کند. از آنجا که هیچ مدیریت کلان و یا نظمی وجود ندارد، هیچ افق بلند مدتی برای یک جامعه قابل تصور نیست و سیستم اقتصادی بر مبنای زنجیره‌ای از بحران‌ها و رکودهای پیاپی و ادواری به پیش می‌رود. نیروهای اجتماعی و تولیدی یک جامعه به جای پیشبرد یک برنامه مشخص و دقیق برای تکامل جامعه و ایجاد زیر ساخت‌های حیاتی و تقویت سطح زندگی مردم اجتماع، صرف رقابت‌های بدون برنامه با یکدیگر می‌شود. کسانی که در ایران زندگی می‌کنند هر سال شاهد این بی‌برنامگی و بی‌نظمی در کشاورزی هستند.

یک سال کشاورزان پیاز می‌کارند و به همین خاطر سطح محصول بالا می‌روند و مجبور می‌شوند آنرا مفت به دلان بفروشند (تجارت آزاد) و در مقابل قیمت یک محصول دیگر مانند سیب زمینی یا گوجه به دلیل کمبود تولدی سر به فلک می‌گذارد. سال دیگر کشاورزان از ترس پیاز نمی‌کارند و سراغ کاشت گوجه و سیب زمینی می‌روند که سال قبل گران شده بوده اما این بی‌برنامگی دوباره سبب می‌شود که قیمت گوجه و سیب زمینی پائین بیاید و سود آن به جیب دلال برود و از آن طرف قیمت پیاز به دلیل کم شدن تولید زیاد شود. هائیکی‌ها و فریدمنی‌ها اسم این شیر تو شیر را نظم بازار آزاد گذاشته‌اند. این بی‌نظمی احمقانه که با یک مدیریت واحد قابل کنترل است از نظر امثال غنی‌نژاد نظمی است که در اثر رقابت در بازار آزاد به صورت خود به خود می‌آید. هائیکی‌ها و فریدمنی‌ها به بهانه ترس از تمرکز قدرت در دست دولت هرگونه تلاشی برای برنامه ریزی کلان اقتصادی را به دلیل دخالت در آزادی بازار محکوم می‌کنند.

ج: تاریخ

تاریخ پدیده شگفت‌انگیزی است. هر کس در رد نظر دیگری یا تایید حرف خود به گوشه و قسمتی از تاریخ رجوع می‌کند. حتی اقتصاددانان، فیلسوفان و ژورنالیست‌های لیبرال و نتولیبرال هم برای اثبات ادعاهای سیاسی خود به تاریخ خاص مورد نظر خود ارجاع می‌دهند اما وقتی مارکس و انگلس با روشی دیالکتیکی-داروینی به روند تاریخ نگاه می‌کنند و ماتریالیسم تاریخی را برای بررسی پدیده‌ها و مفاهیم مورد استفاده قرار داده و آنرا برای تغییر جامعه به کار می‌گیرند، به ناگاه داد و فغان لیبرال‌های به هوا می‌رود. فریدمن می‌گوید:

«تاریخ فقط بیان گر آن است که سرمایه‌داری شرط لازم برای آزادی سیاسی است»

گرچه فریدمن سرمایه‌داری را شرط کافی برای آزادی سیاسی نمی‌داند اما باید مشخص شود تاریخی که تایید کننده این ادعا است را از کجای خودشان در آورده‌اند که چنین نتیجه‌ای به دست داده است؟ اگر منظور همان آزادی فروش نیروی کار و آزادی خرید نیروی دیگران است ما نیز چنین تعریفی را تایید می‌کنیم اما رجوع به هر کجای تاریخ نشان می‌دهد که نه سرمایه‌داری و نه بازار آزاد عامل به وجود آمدن آزادی سیاسی و تقویت جامعه مدنی نشده است. جالب است که پیروان مکتب شیکاگو همگی تحت تاثیر هایک و فریدمن توجه به جامعه مدنی را نوعی دخالت در نظم بازار آزاد دانسته و آنرا رد می‌کنند.

بهترین دوران زندگی در غرب دوران کینز گرایی بود. فریدمنی‌ها، کینزگرایی را عامل دخالت در بازار آزاد می‌دانند و به شدت رد می‌کنند. جان مینارد کینز از «جامعه مدنی» و «دولت» به عنوان نهادهایی نام می‌برد که بر گردن سیستم کور و کر «بازار آزاد» افسار می‌افکند و بدون آن بازار بر ضد منافع بخش زیادی از مردم عمل می‌کند. اما حالا هایکی‌ها و فریدمنی‌های ایرانی اعتقاد دارند که بازار آزاد عامل به وجود آمدن و تقویت «جامعه مدنی» و «آزادی» است!

د: اقتصاد و جامعه مدنی

روزنامه‌های اصلاح طلب در ایران موسی غنی‌نژاد را به عنوان فردی که خود را لیبرال معرفی می‌کنند و البته بنا بر ادعای خودش سابقه‌ی مارکسیست بودن نیز در پرونده دارد. به همین سبب انتظار می‌رود که او با توجه به ادعایی که در شناخت از اصول و تاریخچه‌ی مارکسیسم دارد و هم به اعتبار مطالعاتش در نظریات و آراء نظریه پردازان لیبرالیسم و نئولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی (مانند هایک، میزس، فریدمن، اسمیت، گری بکر و فوکویاما و...) بین مفهوم «جامعه ی مدنی» و نهاد «بازار آزاد» تفکیک درستی قائل شود و اینچنین کودکانه مانیتاریسم را با اومانیزم پیوند نزنند.

هم جامعه مدنی می‌تواند ضد بازار آزاد عمل کند و هم بازار آزاد می‌تواند نتایجی را به ارمغان آورد که در نهایت ضد جامعه مدنی است. حتی برخی نظریه پردازان که در درون نظام سرمایه‌داری تعریف می‌شوند (مانند جان مینارد کینز) از جامعه مدنی و دولت به عنوان نهادهایی نام می‌برد که بر گردن سیستم کور و کر بازار آزاد افسار می‌افکند و بدون آن بازار بر ضد منافع بخش زیادی از مردم عمل می‌کند. کینز در اثر مشهور خود "پایان دنیای لسه فر" با تازیدن بر فردگرایی روش شناختی نظریات لیبرالیستی کلاسیک، از تحلیل "کاپیتالیسم واقعاً موجود" به نقد روش شناختی لیبرالیسم کلاسیک می‌رسد.

مشکلی که او در سایر مقالات و آثارش در روش شناسی کلاسیک اقتصاد شناسایی می‌کند، افق و نگاه کوتاه مدت و کوتاه نگر است. از آنجا که افراد در بازار بر اساس منافع نزدیک خود رفتار می‌کنند و اطلاعات تصمیم گیری به صورت ذره‌ای در بین افراد پراکنده است، لذا آن تحولاتی که در سطح کلان و در سطح توسعه ملی رخ می‌دهد و آن ملاحظات لازم برای افق‌های بلند مدت دیده نمی‌شود.

فرانسیس فوکویاما از نظریه پردازان سیاسی نئولیبرالیسم نیز در بحث‌های خود حول محور "سرمایه اجتماعی"، جامعه مدنی را یک سرمایه اجتماعی معرفی می‌کند که وقتی نهادهایی مانند بازار ناکارآمد عمل می‌کنند وارد می‌شوند و با توسل به روحیات جمعی موجود در جامعه مدنی مثل: اعتماد، همبستگی و قانون مداری و ... شرایط اقتصادی و اجتماعی را به حالت عادی خود باز می‌گردانند.

نهادهای مدنی مانند اتحادیه‌های کارگری، روشنفکران مستقل، اصناف طبقه متوسط، اتحادیه‌های کشاورزی، فعالان حقوق زنان و فعالان دفاع از حقوق کودک و محیط زیست حتی در افق بورژوازی و لیبرال جامعه مدنی، بخشی جدایی ناپذیر هستند. این بخش عمده از جامعه مدنی در اغلب اوقات در برابر تجارت آزاد و آزادی عمل سرمایه داران و حقوق مالکیت حداکثری ایستاده اند و در این بین اعتراض آنان بیشتر به دولت‌ها بوده است. دولت‌هایی که آقای غنی‌نژاد آن دولت‌ها را همواره مخالف "بازار آزاد" و "تجارت آزاد"

نامیده است. در حقیقت مشخص نیست این چه جامعه مدنی متعارفی است که در همه جای جهان در برابر همین نهادها "بازار آزاد و تجارت آزاد و سرمایه داری" می‌ایستد؟ این در حالی است که کسانی مانند گری بکر، فریدمن و حتی هایک در آثارشان به اتحادیه‌های کارگری و نهادهای فمینیستی و پارلمان‌های منتخب بواسطه دخالت‌هایشان در بازار (بمنفع جامعه) انتقاد می‌کنند. آن‌ها رسماً بر خلاف سوسیال لیبرال‌هایی مانند کینز و یا حتی نئومحافظه کاران نیمه نئولیبرالی مانند فوکویاما، تقاضا می‌کنند که: "نهادهای مدنی دخالت در بازار و اقتصاد را (مانند دولت) متوقف نمایند، و بگذارند دست نامرئی بازار کارش را همان گونه که آدام اسمیت گفته است، انجام دهد!"

شاید جامعه‌ی مدنی غنی‌نژاد یک جامعه مدنی جدید و از مریخ فرود آمده است؟ یا اینکه ایشان یک مکتب لیبرالیستی-ایده آلیستی و آرمانی جدید ابداع کردند و یا احیاناً نئولیبرالیسم را برای دانشگاه‌های اسلامی ایران بومی سازی می‌کنند. آیا اساساً اندیشه‌ای که جامعه را "جمعی از افراد" تعریف می‌کند، می‌تواند از عمل اجتماعی جامعه مدنی صحبت کند؟ یا آیا جامعه مدنی آن بخشی از دولت‌ها و روشنفکران و آکادمیسین‌ها و تجار و سرمایه‌داران است که به نفع آزاد سازی بازار از قیود قانونی و اجتماعی تلاش می‌کنند؟

موفقیت در صادرات نیازمند تجارت خارجی آزاد نیست _ بازخوانی پرونده اقتصادی کره

پروفیسور هاجون چنگ، برنده جایزه "گونار میردال" در سال ۲۰۰۳ و برنده جایزه "لئونتیف برای پیشبرد مرزهای تفکر اقتصادی" در سال ۲۰۰۵، در کتاب خود با عنوان نیکوکاران نابکار(افسانه تجارت آزاد و تایخچه پنهان سرمایه‌داری) با بررسی دقیق و مفصل یک نمونه از کشورهایی که ادعا می‌شود با اجرای سیاست‌های نولیبرالی و پیروی از بازار آزاد به موفقیت رسیده است پرده از دروغی بزرگ بر می‌دارد. او می‌نویسد:

«اقتصاد نولیبرالی نسخه‌ی به روز شده اقتصاد لیبرالی قرن ۱۸ آدام اسمیت و پیروان اوست. اقتصاد نولیبرالی ابتدا در دهه ۱۹۶۰ ظاهر شد و از دهه ۱۹۸۰ دیدگاه اقتصادی غالب بوده است. اقتصاد دانان لیبرال قرن ۱۸ و ۱۹ بر این بارور بودند که رقابت نامحدود در بازار آزاد بهترین راه برای سازماندهی اقتصاد است، زیرا که همه را وا می‌دارد که با کارائی بیشینه عمل کنند. اقتصاد دانان لیبرال دخالت دولت را زیانبار می‌دانستند زیرا که، از نظر آنان دخالت دولت _ چه با کنترل واردات، چه با ایجاد انحصارات _ با محدود کردن ورود رقبای بالقوه، از فشار رقابت می‌کاهد. اما، اقتصاددانان نولیبرال از برخی چیزها _ و بیشتر از هر چیزی از برخی انواع انحصار(مثل پروانه‌های انحصار ساخت و ساز و بهره برداری یا انحصار بانک مرکزی در انتشار اسکناس) و دموکراسی سیاسی حمایت می‌کنند که اقتصاددان لیبرال از آنها حمایت نمی‌کردند. اما به طور کلی آنها همان قدر شیفته بازار آزادند که لیبرال‌های قدیمی. به رغم چند مورد «گوشمالی» در پی زنجیره طولانی نتایج مایوس کننده‌ی سیاست‌های نولیبرالی در کشورهای در حال توسعه طی ربع قرن گذشته، جوهر برنامه‌های نولیبرال «ضابطه زدایی، خصوصی سازی و گشودن دروازه کشورها به روی تجارت بین المللی و سرمایه‌گذاری خارجی» همانی است که از دهه ی ۱۹۸۰ (دهه ۱۳۶۰) بوده است.

آنچه برنامه‌ی عمل نولیبرالی را برای پیاده کردن در کشورهای در حال توسعه به پیش می‌راند اتحادی است مرکب از دولتهای کشورهای ثروتمند به رهبری ایالات متحده آمریکا، که با طرح ریزی‌های «تثلیث نامقدس» همراه شده است. «تثلیث نامقدس» سازمانهای اقتصادی بین المللی است که این کشورهای قدرتمند تا حد بسیار زیادی آنها را کنترل می‌کنند.(صندوق بین المللی پول IMF، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی WTO). دولت‌های ثروتمند دو «شیرینی»(همان مثال معروف خر کردن بچه با آبنبات) را برای ترغیب کشورهای در حال توسعه به کار می‌بندند تا آن کشورها سیاست‌های اقتصادی نولیبرال را اتخاذ کنند:

۱: مبالغی که کشورهای ثروتمند برای کمک به کشورهای در حال توسعه در بودجه‌هایشان در نظر گرفته‌اند.

۲: امکان دسترسی کشورهای در حال توسعه به بازارهای کشورهای ثروتمند.

این قبیل سیاست‌ها گاه برای آن است که شرکت‌های مشخصی که برای اتخاذ سیاست‌های نولیبرالی اعمال نفوذ کرده‌اند از قبیل اجرای آن بهره‌مند شوند. اما معمولاً برای آن است که در کشور در حال توسعه‌ی مورد نظر، جوی را ایجاد کند که به طور کلی از کالاهای خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی استقبال شود. نقش صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم این است که اعطای وام را مشروط به این امر کنند که "کشورهای وام‌گیرنده سیاست‌های نولیبرالی را به اجرا گذارند". نقش سازمان تجارت جهانی نیز این است که عرصه‌هایی به نفع تجارت خارجی آزاد، مقررات تجاری وضع کند که کشورهای ثروتمند در آن عرصه‌ها قویتر هستند و نه در عرصه‌هایی مثل کشاورزی و منسوجات که ضعیفتر اند.

ارتشی از نظریه پردازان، دولت‌های این کشورهای ثروتمند و سازمان‌های بین‌المللی را پشتیبانی می‌کنند. برخی از آنان استادانی هستند که در سطوح بالا آموزش دیده‌اند و محدودیت‌های اقتصادی بازار آزاد را حتماً می‌دانند؛ اما وقتی به کار مشاوره دادن درباره‌ی سیاست‌ها می‌پردازند، میل به نادیده گرفتن این محدودیتها دارند. به ویژه همان طور که در دهه ۱۹۹۰ به کشورهای کمونیستی سابق مشاوره می‌دادند (که امروز فقر و فلاکت آنان در حاشیه بحران‌های کانون‌های سرمایه‌داری عبرت آموز است و فشار بی‌امان اقتصادی عامل رواج موج عظیمی از فحشا، تن‌فروشی و قاچاق زنان و دختران را در این کشورها ایجاد کرده است). این نهادها و افراد با یکدیگر ماشین تبلیغاتی قدرتمند یک مجموعه‌ی مالی-فکری را تشکیل می‌دهند که پول و قدرت، پشتیبان آن است.

این تشکیلات نولیبرالی می‌خواهد باور کنیم که کشور کره معجزه اقتصادی اش بین دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ را با توسل به نوع نولیبرالی توسعه اقتصادی محقق کرده است. **حال آنکه حقیقت امر چیزی کاملاً مغایر از این بوده است...** آنچه کره واقعاً طی این دهه‌ها انجام داد این بود که با استفاده از اطلاعاتی برای بازاریابی خارجی که آژانس دولتی صادرات ارائه می‌کرد، به انتخاب دولت در مشاوره با بخش خصوصی، صنایع معین جدیدی را ایجاد کرد که بتواند در برابر رقابت بین‌المللی دوام آورند. **دولت مالک تمامی بانک‌ها بود** و بنابراین می‌توانست خون لازم برای ادامه حیات بنگاه‌های اقتصادی (یعنی پول و اعتبار) را در رگ‌هایشان جاری کند. بنگاه‌های دولتی مستقیماً بعضی از پروژه‌های بزرگ را در اختیار گرفتند؛ به عنوان نمونه شرکت تولدی فولاد POSCO، هر چند که نوع نگاه کشور به موضوع مالکیت دولتی نگاهی عملگرایانه بود و نه ایدئولوژیک. اگر بنگاه‌های بخش خصوصی خوب کار می‌کردند که چه بهتر، ولی اگر در حیطه پر اهمیت سرمایه‌گذاری نمی‌کردند دولت در ایجاد بنگاه‌های دولتی هیچ تردیدی از خود نشان نمی‌داد. اگر برخی بنگاه‌های بخش خصوصی دچار سوء مدیریت می‌شدند دولت اغلب اختیارشان را در دست می‌گرفت، بازسازی می‌کرد و معمولاً (ولی نه همیشه) آنها را می‌فروخت.

همچنین دولت کره روی ارزهای خارجی کمیاب **کنترل مطلق** اعمال می‌کرد. تخلف از مجازات ارزی می‌توانست مجازات مرگ را در پی داشته باشد. ترکیب کنترل مطلق بر منابع ارزی با تدوین فهرستی از الویت‌ها در استفاده از منابع ارزی، این اطمینان خاطر را فراهم می‌آورد که ارزی که سخت به دست آمده بود در راه واردات ماشین‌آلات بسیار ضروری و نهادهای صنعتی بسیار مهم صرف شود. دولت کره بر سرمایه‌گذاری خارجی نیز کنترل شدیدی اعمال می‌کرد و مطابق برنامه توسعه ملی در حالی که در بخش‌هایی سرمایه‌گذاری خارجی را با آغوش باز استقبال می‌کرد، در بخش‌های دیگری، درب را کاملاً روی آن می‌بست.

آنچه **این تصور عمومی اما غلط** را ایجاد کرده است که اقتصاد کشور کره بر تجارت خارجی آزاد مبتنی بوده، موفقیت کشور کره در امر صادرات بوده است. اما همانطور که ژاپن و چین نیز نشان داده‌اند، **موفقیت در صادرات نیازمند تجارت خارجی آزاد نیست...** کره در دوران اولیه چیزهای ساده مانند لباس‌های ساده و لوازم الکتریکی ارزان قیمت تولید می‌کرد تا ارزش فوق‌العاده ضروری برای ایجاد صنایع جدید و پیچیده‌تری را تأمین کند. صادرات اولیه کره به شدت با استفاده از تعرفه‌های وارداتی و یارانه‌ها مورد حمایت قرار می‌گرفت... معجزه اقتصادی کره حاصل آمیزه‌ای هوشمندانه و عملگرایانه از انگیزه‌های بازار و دخالت دولتی بود. آری نولیبرال‌های

ایرانی؛ واقعیت‌های اقتصادی کره با افسانه بازار آزاد شکل نگرفته است. برای حفظ آبروی خودتان هم که شده است لطفاً کمی اقتصاد سیاسی بخوانید و کمتر دروغ بگوئید.

رابینسون کروزوئه و ماهیگیر تنها

فریدمن در جای دیگر می‌گوید: «فقط از دو راه می‌توان فعالیت‌های اقتصادی میلیون‌ها نفر را هماهنگ کرد. راه اول هدایت مرکزی از طریق اعمال زور است که روش ارتش و دولت‌های خودکامه امروزی است (که سعی می‌کند این نوع سرمایه‌داری دولتی و اقتصاد فاشیستی - نظامی که بعضاً خود کشورهای سرمایه‌داری نیز در مواقع حساس و بحرانی به کار بگیرند را به جای سوسیالیسم و کمونیسم غالب مخاطب کند) و راه دوم همکاری داوطلبانه افراد یا روش بازار است. بنابراین مبادله می‌تواند بدون توسل به زور، هماهنگی ایجاد کند. الگوی کار جامعه‌ای که از طریق مبادله اختیاری سازماندهی شده است عبارت است از اقتصاد مبادلات آزاد بر اساس سرمایه‌گذاری خصوصی، یعنی همان چیزی که ما آن را سرمایه‌داری رقابتی نامیده‌ایم. ساده‌ترین نوع چنین جامعه‌ای شامل تعدادی خانوار مستقل یا چیزی شبیه مجموعه‌ای از رابینسون کروزوئه هاست.»

فریدمن معتقد است: «...هر خانوار با استفاده از منابع تحت کنترل خود کالا یا خدماتی تولید می‌کند و آنها را با کالاها و خدمات سایر خانوارها بر مبنای شرایطی که مورد قبول طرفین معامله است، مبادله می‌کنند... بدین ترتیب هر خانواده رابینسونی با تولید کالا و خدمات برای دیگران احتیاجاتش را رفع می‌کند. البته انگیزه انتخاب این مسیر غیرمستقیم افزایش تولید است و تخصصی کردن وظایف امکان‌پذیر است.»

شاید عده‌ای با شنیدن اسم "رابینسون کروزوئه" یاد کارتون‌های کودکان و فیلم‌های تلویزیونی بیافتند اما موضوع رابینسون در علم اقتصاد یک مثال تاریخی است. لیبرال‌های کلاسیک برای پایه‌ریزی دستگاه اقتصادی خود با فرض یک «ماهیگیر یا شکارچی تنها» یا «رابینسون» شروع کرده‌اند. نکته‌ای که مارکس و انگلس با سلاح قدرتمند ماتریالیسم تاریخی به آن حمله کرده‌اند. مارکس در "کاپیتال" و انگلس در "آنتی دورینگ" به ذهن‌گرایی و پیش‌فرض‌های اقتصاد دانان لیبرال و سوسیالیست‌های تخیلی حمله کرده و فرض «ماهیگیر تنها» و «رابینسون کروزوئه» آنها را به معنای واقعی کلمه منهدم کرده‌اند. وقتی پیش‌فرض اقتصاددانان لیبرال اشتباه است معلوم است که نتایج حاصله از آن یک اشتباه در اشتباه یا به تعبیری جهل مرکب است.

این ماهیگیر تنها یا رابینسون «با ابزار و وسایل خود» از کدام آسمان نازل شده‌اند؟ ابزارهای شکار، جنگ و تولیدشان چگونه به دست آنها رسیده است و در «مالکیت» آنها قرار دارد؟ از آقای فریدمن باید پرسیده می‌شد: روابط تولیدی و اجتماعی حاکم بر خانوارهای رابینسونی‌اش از کجا سبز شده‌اند؟ ارتباط خانوارهای رابینسونی با هم از چه طریقی و در چه روند تاریخی شکل گرفته است؟ و سوال مهم‌تر اینکه روابط درونی خانوارهای رابینسونی که پیش‌فرض آقای فریدمن است چگونه و از چه قرار است؟

انگلس در شاهکار ارزشمند خود «آنتی دورینگ» می‌نویسد:

«مسئله قبلاً با هبوط معصومیت آمیزی که ضمن آن رابینسون، جمعه (بومی سیاه پوست) را تحت انقیاد خود در آورده بود، ثابت شده است. این یک عمل قهر آمیز و بنابراین یک مسئله سیاسی بود. و از آنجا که این بردگی نقطه آغاز و اساس تمام تاریخ تاکنون را تشکیل می‌دهد و به گناهی کبیره آلوده است، آنچنان که در واقع این امر در اعصار بعدی فقط تعدیل شده و بیشتر به اشکالی از وابستگی غیر مستقیم اقتصادی تبدیل شده است و باز از آنجا که بر پایه این بردگی اولیه، کل مالکیت قهری که کماکان معتبر مانده است قرار دارد، پس واضح است که باید همه‌ی پدیده‌های اقتصادی را بر اساس علل سیاسی یعنی قهر توضیح داد و آن کس هم که به این امر قانع نیست در خفا فرد مرتجعی است. رابینسون چگونه می‌تواند از کار جمعی به نفع خود بهره‌برداری کند؟

پاسخ این است: تنها به این شیوه که جمع با کار خود مقدار آذوقه بیشتری از آنچه رایبسنون باید به او بدهد تا قادر به کار باشد، تولید می‌کند.

حال به سراغ دو مرد مورد نظرمان برویم. رایبسنون به ضرب شمشیر جمع را برده خود می‌کند. ولی رایبسنون برای اینکار به جز شمشیر به چیز دیگری هم احتیاج دارد. برای برده‌دار فقط داشتن برده کافی نیست. برای اینکه بتوان از برده استفاده کرد باید دو چیز در اختیار داشت: اول کارافزاری که برده با آن کار کند و دوم افزار تامین معاش حداقل او (نیازهای حیاتی زندگی). بنابراین قبل از آنکه برده‌داری امکان پذیر گردد باید مرحله معینی از تولید فرا رسیده و درجه معینی از نابرابری در توزیع پیش آمده باشد، و برای آنکه کار برده‌گی شیوه تولیدی مسلط در کل جامعه گردد، افزایش هرچه بیشتر تولید، بازرگانی و ثروت اندوزی لازم است. در جوامع اشتراکی عهد عتیق که با مالکیت جمعی بر زمین همراه بود، برده‌داری یا اصولاً وجود نداشت یا اینکه نقش جنبی بازی می‌کرد. در آغازین شهر دهقانی، یعنی روم نیز به همین گونه بود، ولی بر عکس وقتی روم یک «شهر جهانی» شد و هرچه بیشتر املاک ایتالیا به دست یک طبقه متمول مالک که از نظر تعداد در اقلیت کوچکی بود افتاد، آنگاه جمعیت برده گان نیز جانشین جمعیت دهقانی شد.

نکته بعدی که نباید از آن غافل شد این است که «تخصصی کردن وظایف» که از آن صحبت می‌کنند دقیقاً «تخصص زدائی از کار انسانی» است. نیروی کار ماهر و دارای تخصص همیشه موی دماغ سیستم سرمایه‌داری بوده است. در نظام تولید کالائی که در آن کالاها نه برای برآوردن نیازهای انسانی که فقط برای کسب سود بیشتر تولید می‌شوند - مانند تخصص نزد نیروی کار فقط سبب قدرت این کارگران و احتمال اعتصاب و سرپیچی بیشتر است.

تبدیل کار مجسم به کار مجرد در شیوه تولید سرمایه‌داری

در مرحله نخست، کار فرآیندی است میان انسان و طبیعت که طی این فرآیند انسان کنترل خود را بر طبیعت برای حفظ نیازهای حیاتی خویش افزایش می‌دهد. در این حالت انسان در برابر مواد طبیعی خود به صورت یک نیروی طبیعی قرار می‌گیرد. انسان از طریق کار، روی طبیعت اطراف خود اثر می‌گذاشت و همزمان با این عمل طبیعت درونی خود را تکامل می‌بخشید.

از خود طبیعت راه‌های تاثیر بر محیط اطراف خویش را می‌آموخت. مثلاً از جانوران فنون خانه سازی و شکار را می‌آموخت و از همه مهتر ابزار مختلفی را برای نتیجه‌گیری بهتر و دقیق‌تر از کار خود ساخت.

در جوامع اولیه بشری، نیروی کار افراد و مجموعه ابزارها همگی به صورت اشتراکی و برای تامین نیازهای همه افراد آن اجتماع استفاده می‌گردید اما با گسترش جوامع انسانی و رشد اولیه ابزارها و تکنیک‌ها برای تولید محصولاتی بیش از نیاز جوامع کوچک، با آغاز مبادله بین افرادی از دو جامعه مختلف در مرزها و سرحدات، در دورانی بین کمون اولیه و دوران برده داری "مالکیت خصوصی بر ابزار تولید" ظاهر گشت. در این روند، انباشت اولیه ثروت و سرمایه‌چیزی جز روند تاریخی جدا شدن تولید کننده از وسایل تولید نیست. در دوران پیشین تاریخ تقریباً در همه جا با نظم پیچیده‌ای از جامعه روبه‌رو هستیم که به رده‌های متفاوت و درجه بندی‌های گوناگون از مرتبه اجتماعی تقسیم شده است. مارکس به درستی گفته است: «تاریخ تمام جوامع تا کنون موجود، تاریخ مبارزه طبقاتی است». حتی وقتی جامعه بورژوازی جدید از ویرانه‌های جامعه فئودالی سر بر آورد، تضادهای طبقاتی از میان نرفت. در عوض طبقاتی جدید، شرایط جدید ستم‌گری و اشکال تازه‌ای از مبارزه را جانشین نوع کهنه آن کرده است.

اگر در جوامع پیش از سرمایه‌داری نتیجه کار محصولاتی بود که دارای ارزش مصرفی بودند یعنی برطرف کننده نوعی از احتیاجات انسانی بودند، در دوران سرمایه‌داری، تولید و توزیع محصول کار دیگر نه برای برآورده کردن احتیاجات انسانی که برای کسب سود صاحبان سرمایه انجام می‌پذیرفت. محصول کار شکل کالا را به خود گرفت و تقسیم کار اجتماعی جدیدی بر مبنای شیوه تولید کالائی

شکل گرفت. به نسبتی که بورژوازی _ یعنی سرمایه _ رشد کرد، طبقه کارگر جدید نیز رشد کرد. طبقه‌ای از زحمتکشان که تا زمانی زنده هستند که کار بیابند و زمانی کار می‌یابند که کارشان بر سرمایه بیافزاد چرا که کارگران جدید فاقد ابزار تولید بودند و ابزار تولید به مالکیت انحصاری طبقه سرمایه‌دار در آمده بود.

لنین، دست گذاشتن مارکس و انگلس روی روابط اجتماعی در پس روابط کالائی را اینگونه توضیح می‌دهد: «در این دوران (شیوه تولید کالائی) ارزش یک کالا مقوله‌ای اجتماعی است و ارزش رابطه‌ای است بین دو شخص، رابطه‌ای که در لفافه رابطه بین اشیا ظاهر می‌گردد. ارزش مصرفی همیشه بوده و هست اما ارزش مبادله‌ای و ارزش کالائی با از میان رفتن تولید کالائی از بین می‌رود». با این گفته لنین راحت‌تر می‌توان به تعریف مارکس از کار مجسم و کار مجرد پرداخت: «کار مجسم کاری است که به یک شکل مشخص، متناسب با هدف معین و در جهتی سودمند صرف شده باشد. یک نفر نمی‌تواند به صورت کلی کار کند. هر کسی در حال انجام کار یک کفاش، نقاش، آهنگر یا غیره است. همین کار مجسم است که ارزش مصرفی یک کالا را به وجود می‌آورد. اما یک خصوصیت مشترک بین همه این انواع کار وجود دارد که "صرف نیروی کار انسانی به طور کلی و بدون توجه به شکل ویژه مصرف آن است". کار وقتی مستقل از شکل مجسم آن در نظر گرفته شود کار مجرد است». کار مجرد فقط نماینده نظام تولید کالائی است و با حذف شیوه تولید کالائی نیز از میان می‌رود.

چارلی چاپلین را همه می‌شناسند اما هر کسی نمی‌داند که او یکی از قربانیان دوران «مکارتیسم» در آمریکا است. چارلی چاپلین به اتهام داشتن اندیشه‌های سوسیالیستی توسط دولت آمریکا مورد پیگرد و تحقیق قرار گرفت و در نهایت مجبور به خارج شدن از آمریکا شد. چارلی چاپلین در فیلم «عصر جدید» خود به خوبی «تخصصی کردن» کار مد نظر آقای فریدمن که همان «ساده کردن کار» و زدودن تخصص از طریق ایجاد صنعت ماشینی و تقلیل انسان به نیروی کار ساده برای تامین نیروی کار مجرد سیستم تولید کالائی است را به تصویر کشده است. همین تخصص زدایی یکی از عواملی است که اقتصادهای کشورهای در حال توسعه به سمت "تک محصولی شدن" می‌رود و همه‌ی این‌ها بر اساس آموزه لیبرالی (مزیت نسبی تجاری) توجیه می‌شود.

حال آنکه خود دولت‌های معظم سرمایه‌داری هرگز به چنین چیزی در توسعه‌ی ملی خود توجه نکردند و با حمایت شدید دولتی، در رشته‌های مختلف تولید اقدام به حمایت‌گرایی و سرمایه‌گذاری دولتی و تعاونی کردند. این خود نشان می‌دهد که نظریات این نظریه پردازان بیشتر ماهیتی مصرفی برای کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته و روشنفکران راستگرا و ساده اندیش آن‌ها دارد و در خود آن کشورها برای توسعه سرمایه‌داری پس از مدتی کنار گذاشته شده است. (از باب نمونه می‌توانید مراجعه کنید به حمایت‌های سوبسیدی آمریکا از تولید پنبه که به اندازه‌ی تولید ناخالص ملی کشور چاد در آفریقاست یا حمایت‌های گسترده‌ی بریتانیا و ارتش امپراطوری و خزانه داری آن از صنعت نساجی انگلستان و تبدیل این صنعت به غول صنایع سرمایه‌داری جهانی در قرن هجدهم).

بلائی که «بازار آزاد» بر سر کشورهای پیرامونی می‌آورد

سیستم حاکم بر اقتصاد جهانی، سیستم سرمایه‌داری است. بعد از پشت سر گذاشتن دوران رشد بورژوازی و تسلط سیستم اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری بر جهان، دستگاه فکری سرمایه‌داری نیز تغییراتی یافته است. در عصر امپریالیسم که دوران انحصار‌گرایی شدید سرمایه‌های بزرگ است کشورهای جهان به دو گروه تقسیم شده‌اند. کانون‌های سرمایه‌داری و کشورهای پیرامونی آنها که وظیفه ارائه خدمات، تامین نیروی کار و تولید تک محصولات مورد نیاز کانون‌های سیستم سرمایه‌داری را دارند.

وقتی یک سرمایه‌دار از خریدار یا سرمایه‌داری دیگر طلب دارد چه می‌کند؟ به بازار آزاد به عنوان یک مسیح و منجی رجوع می‌کند یا به دولت و قانون مراجعه می‌کند؟ هر کسی می‌داند که وقتی پای طلب پول در میان باشد، قصه گفتن از تنظیمات متافیزیکی بازار آزاد خنده دار است. وقتی قدرتهای بزرگ جهانی به چنین اختلافاتی بر می‌خورند معمولاً مسئله به نفع قدرت بزرگتر و خشن‌تر حل

می‌شود. مثل مناقشات حکومت قاجار و کشورهای قوی‌تر مانند انگلیس و روس که با تکه پاره شدن ایران قدیم و قراردادهای ننگین و یک طرفه به سود قدرتهای بزرگ به پایان می‌رسید. وقتی پای اختلافات بر سر منافع جهانی در میان باشد بین قدرت های بزرگ قطب بندی شکل گرفته و جنگ روی می‌دهد. کارل مارکس، فیلسوف و اقتصاددان بزرگ جهان با بررسی دقیق همین نوع روابط وقوع جنگ جهانی را پیشبینی کرده بود. جنگ جهانی اول و دوم بر اساس بلوک بندی حول چنین اختلافی شکل گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم با سرازیر شدن 73 درصد ذخائر طلای جهان به ایالات متحده و از بین رفتن سیستم پولی سابق جهان، برای کشورهای شکست خورده مانند ژاپن و آلمان و نیز کشورهای ویران شده اروپا چاره‌ای باقی نمانده بود که پشتوانه پولی خود را بر مبنای دلار آمریکا استوار کنند. این موقعیت خطیر _ که با ریز جزئیات و اسناد و مدارک متعدد و معتبر در کتاب نظام پولی بین المللی و بحران‌های مالی جهانی» نوشته استاد نیچنکو/ترجمه دکتر ناصر زرافشان به خوبی و به زبانی ساده بیان شده است _ به یک کشور در جهان (ایالات متحده) این امکان را داد که تبدیل به بازار بزرگ جهان شود و بتواند بدون برقراری رابطه پول ملی و پشتوانه زر آن به صرف تبدیل شدن دلار به پول جهانی، اقدام به چاپ بی حساب و کتاب دلار کرده و ثروت‌های مادی کشورهای دیگر را به سوی خود سرازیر کند.

آیا فهمیدن این نکته که اوضاع و روابط حاکم بر کانون‌های سرمایه‌داری جهانی با اوضاع در کشورهای پیرامونی مانند کشور ما متفاوت است، خیلی سخت و دشوار است؟ آیا فهمیدن اینکه کانون اصلی سرمایه‌داری جهانی برای حفظ انحصار و تسلط خود بر اقتصاد جهان نیاز به بزرگترین «قدرت نظامی» موجود در جهان دارد خیلی سخت و دشوار است؟

کانون‌های سرمایه‌داری جهانی برای تنظیم روابط پولی و مالی بین خود نهادهایی مانند «صندوق بین المللی پول» را ایجاد کردند. این نهاد وظیفه حفظ برابری‌های ارزی و تعیین نرخ‌های جدید در حالات خاص مانند سقوط مالی یک کشور را بر عهده داشتند. بعد از جنگ جهانی دوم این صندوق به قوی ترین ابزار کشورهای قدرتمند در گشودن بازارهای ملی و درهم کوبیدن سیستم اقتصادی کشورهای پیرامونی مطابق خواست صاحبان «بازار آزاد» جهانی را بر عهده داشت. از دیگر بازوهای قدرتمند حفظ نظم بازار جهانی باید به سازمان تجارت جهانی و شورای امنیت سازمان ملل اشاره کرد. سیستم به وجود آمده برای حفظ منافع اقتصادی قدرت های پیروز در جنگ جهانی دوم شکل گرفت و برای دفاع از این نظم که بهترین نام برای آن همان «بازار آزاد جهانی» است، همه موانع انسانی و حقوق بشری و اجتماعی از میان برداشته شده است.

وقتی کشوری مانند عربستان سعودی به صورت پمپ بنزین کانون‌های سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کند و به بازار آزاد خدمت می‌کند نباید مسائل کوچک و پیش پا افتاده‌ای مانند گردن زدن انسان‌ها با شمشیر، تعدد زوجین، نداشتن حق رانندگی زنان، نبود آزادی پوشش، نبود حق رای و انحصار ثروت مادی و قدرت سیاسی در دست یک طایفه سبب شود در نظم این بازار آزاد جهانی دخالت شود. اما دقیقاً برای گسترش بازار آزاد جهانی و ورود به قاره آفریقا به دلایل زیادی باید به لیبی حمله نظامی کرد و یا عراق را به اشغال نظامی در آورد. دستان نامرئی «بازار آزاد» مدنظر هایکی‌ها و فردیمنی‌ها اینگونه نظم بازار را به صورت خودبخودی با ارتش بزرگ ایالات متحده و ناتو برقرار می‌کند.

ثمره سیاست‌های ترویجی صندوق بین المللی پول به پشتوانه بازوی نظامی قدرتمند آن، ویرانی اقتصاد ملی و سیستم تولید داخلی کشورهای پیرامونی نظیر ایران است. به طور مثال وضعیتی که دولت احمدی نژاد _ این راست گرا ترین دولت تمام تاریخ ایران _ به وجود آورده است و سبب فلاکت مردم ایران شده است، موجب تقدیر و تشکر کارشناسان اقتصادی صندوق بین المللی پول قرار گرفته است. اقتصاد دانان لیبرال و نئولیبرال ایران گرچه گه گاه انتقادات سیاسی را متوجه دولت محمود احمدی نژاد می‌کنند اما در روزهای اخیر با کاهش نرخ ارز و تقویت پول ملی ایران اولین مخالفان و جیغ کشندگان بودند و از طریق اهرم رسانه‌ای خود بر روی شبکه‌های ماهواره‌ای، رسانه‌های اینترنتی و روزنامه‌های اصلاح طلب سعی کردند روند کاهش نرخ ارزهای خارجی را متوقف کنند.

آنان فریاد می‌زنند و گریبان چاک می‌دهند که «این یک بازی سیاسی است» و «احمدی نژاد قصد دارد منابع ارزی دولت را تمام کند» و «دلار را با قیمت زیر ۳۰۰۰ تومان تحویل روحانی بدهند» تا دولت حسن روحانی را دچار مشکل کند. از آنجا که تب «بیائید سطح مطالبات را از حسن روحانی بالا ببریم» بالا رفته است باید دلار ۳۵۰۰ تومان باقی بماند و شکم هر کس که جرات کند و بگوید این کاهش قیمت ناشی از «ترکیدن حباب روی قیمت دلار» است و اضافه قیمت کاذب ناشی از حجم بالای سرمایه دلان است، توسط طرفداران حسن روحانی (که رفتارشان شبیه بسیجیان حامی احمدی نژاد در سال ۸۵ است) و اساتید نئولیبرال دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران دریده شود و سیل اتهامات علیه شان سرازیر می‌گردد.

بیائید یکی از ۲۷ کشوری که از سال ۱۹۸۰ تا کنون با اجرای سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول برای پیوستن به «بازار آزاد جهانی» آماده شده است را بررسی کنیم. استاد ایرج (احمد) سیف در کتاب «نئولیبرالیسم» خود تقریباً تمامی تجربه‌های موجود جهانی در این زمینه را مورد بررسی قرار داده اند.

ایشان می‌نویسند: "در کشور زامبیا در اثر اجرای این سیاست‌ها و برنامه‌ها بین ژانویه تا فوریه ۱۹۸۷ شورش در اعتراض به افزایش قیمت مواد غذایی در مناطق تولید مس در شمال کشور، که در راستای اجرای برنامه تعدیل ساختاری در دسامبر ۱۹۸۶ اعلام شد، باعث گشت که اجرای برنامه متوقف شود. مدتی نگذشت که اجرای برنامه ی صندوق دو باره از سر گرفته شد.

در مارچ ۱۹۹۹، صندوق بین‌المللی پول تحت برنامه ی امکانات گسترش یافته تعدیل ساختاری وام سه ساله‌ای به مبلغ ۳۴۹ میلیون دلار در اختیار دولت قرار داد. از پیش شرط‌های دریافت این وام از جمله این بود که «دولت باید رفرم در عرصه‌های خصوصی کردن خدمات عمومی، و مدیریت بانکی و پولی را تسریع نماید». در ژوئیه ۲۰۰۰، در پوشش امکانات رشد و کاهش از فقر ۱۳،۲ میلیون دلار وام دیگر در اختیار دولت قرار گرفت. در موافقت نامه ی این وام آمده است که «دولت زامبیا می‌کوشد یک سیاست پولی معقول را دنبال کرده، اعتبارات موسسات دولتی را محدود نماید. بعلاوه، در تکمیل گذار به اقتصادی به هدایت بخش خصوصی، از جمله خصوصی کردن تمه موسسات عام المنفعه و عملکرد بخش نفت خواهد کوشید». جالب این که اگرچه دولت به صندوق بین‌المللی پول بر سر این وامها و شروط به توافق رسیده بود ولی در فوریه ۲۰۰۰، رئیس جمهور زامبیا، فردریک چیلوبا رسماً از صندوق بین‌المللی پول انتقاد کرده و متذکر شد رفرمهایی که قرار بود باعث رونق اقتصادی کشور شود، بعضی، بیکاری و فقر بیشتر ببار آورده است.

او ادامه داد که کشورهای غربی به زامبیا گفته بودند که برای کمک و ثبات بیشتر اقتصاد «باید سیاست‌های خاصی را پیاده کنید». اکنون به ما می‌گویند، «نه، نه، نه، آفریقا باید با موسسات غیر دولتی به روحیه کارآفرینی دامن بزند. در ایالتی که من از آن جا می‌آیم، ZCTU [اتحادیه‌های کارگری] اضافه مزد می‌طلبند. صندوق بین‌المللی پول به ما می‌گوید با خواسته شان موافقت نکنید. ما نمی‌دانیم چه باید بکنیم؟ مشکل ما این است که ما در آفریقا با سرعتی دست به این رفرمها می‌زنیم که انگار تنها راه رفع مشکلات ما همین رفرم هاست». او ادامه می‌دهد که اگر تنها به سرعت انجام رفرم بدون این که مردم اجزای آن را درست بفهمند تکیه کنیم، مشکلات ما حل نخواهد شد. در اواخر آوریل ۲۰۰۰، زنجیره‌ای از تظاهرات زامبیا را در برگرفت که خواهان پایان دادن به برنامه ی تعدیل ساختاری صندوق بودند. در لوساکا، تظاهرکنندگان که می‌خواستند در خیابان‌های اطراف هتلی که نمایندگان صندوق و دولت مشغول مذاکره بودند، تظاهرات نشسته انجام بدهند بوسیله پلیس مسلح ضد شورش پراکنده شدند. این تظاهرات که از سوی سازمان «زنان برای تغییر» سازمان دهی شده بود، صندوق و بانک جهانی را مسبب ادامه فقر در کشور می‌داند. به گفته امیلی سیکزوه که در سازمان «زنان برای تغییر» فعالیت می‌کند، «صندوق بین‌المللی پول دارد همه ما، به مخصوص زنان و کودکان، را می‌کشد».

در گزارش دیگری امیلی سیکزوه می‌نویسد که «اگر می‌خواهید پیامد واقعی برنامه تعدیل ساختاری در زامبیا را به چشم ببینید به بیمارستان آموزشی دانشگاه در لوساکا که بزرگترین بیمارستان پایتخت است سر بزنید. شرایط موجود در این بیمارستان بسیار بد است و اغلب بخش‌ها پر از (Brought in Dead BIDS) می‌باشد [منظور این است که بیمار مرده به بیمارستان می‌رسد]. او در گزارش خود

توضیح می‌دهد که چگونه در نتیجه ی برنامه‌های خصوصی کردن، بیش از ۶۰۰۰۰ نفر از کار بیکار شدند و بیش از ۴۲۰۰۰۰ نفر هم به فقر و فلاکت افتادند». به عقیده او، «برنامه تعدیل ساختاری فقر افزایش» با ادامه بحران اقتصادی، در اوت ۲۰۰۰، صندوق بین المللی پول از زامبیا می‌خواهد که به اقتصاد بیشتر از سیاست ارج بگذارد. به گفته معاون اول صندوق، استانی فیشر، زامبیا با تصمیمات بسیار دشواری روبروست. در سال آینده قرار است در این کشور انتخابات عمومی بشود و فیشر به سیاستمداران زامبیائی اخطار می‌کند که نگذارند ملاحظات سیاسی از ملاحظات اقتصادی مهم تر شود. «من با خوش بینی محتاطانه زامبیا را ترک می‌کنم. در یک سال انتخاباتی، تصمیمات صد در صد اقتصادی اتخاذ کردن بسیار دشوار است. به سادگی می‌توان برای حفظ منافع کوتاه مدت، هر آن چه را که در این ۵ سال گذشته به دست آورده اید از دست داد در حالیکه منافع دراز مدت شما کاملاً روشن و آشکار است».

تجربه پیوستن به بازار آزاد در کشورهای پیرامونی نشان می‌دهد که اقتصاد ضعیف این کشورها و تکنولوژی پائین آنها امکان هیچ نوع رقابتی با کشورهای کانونی سرمایه‌داری را ندارد و به همین دلیل این کشورها تبدیل به کشورهای تک محصولی می‌شوند. با از بین رفتن تولید در این کشورها، برای تامین همان کالاهایی که قبلاً به شیوه سنتی تولید می‌شد نیاز به واردات با ارزش خارجی است.

حکومت‌های کشورهای پیرامونی تلاش می‌کنند تا با تمرکز بر صادرات «تک محصول» خود نیاز به ارزش خارجی را تامین کنند اما در عمل کمبود کالا در داخل این کشورها و کاهش سود صادرات تک محصولی بنابر اصل «تنزل سود» (بر اساس همان مکانیزم قانون کشف شده توسط مارکس در مورد گرایش نزولی نرخ سود) در سیستم سرمایه‌داری اوضاع وخیم شده و کشور با بدهی سنگین روبه‌رو می‌شود. وام‌های با سود بسیار بالای صندوق بین المللی پول را تنها با استقراض جدید می‌توان تسویه کرد و این امر زنجیره‌ای از بدهی‌های هر روز افزایش یابنده را به سیستم اقتصادی - مالی آن کشور تحمیل می‌کند.

این نکته را هم فراموش نکنید که صندوق بین المللی پول هر بار با شرط‌های بیشتری با پرداخت وام موافقت می‌کند. مثلاً «در نوامبر ۱۹۹۸، صندوق بین المللی پول یک وام موقت ۱۸ میلیارد دلاری در اختیار برزیل قرارداد. در پنجمین ارزیابی خود از دست آوردهای رفرم اقتصادی در برزیل، صندوق از وضعیت برزیل «اظهار رضایت» کرد ولی در عین حال، از دولت خواست که به خصوصی کردن و کنترل زدائی از قیمت‌ها و رها سازی تجارت خارجی ادامه بدهد. در آوریل ۲۰۰۰، تریبونی که برای بررسی بدهی خارجی در ریودو ژانیرو فعالیت می‌کند، ادعا کرد که «سیاست‌های صندوق بین المللی پول برای برزیل فاجعه آمیز بوده و باعث بیشتر شدن بدهی خارجی کشور شده است در حالیکه، هزینه‌های اجتماعی کاهش یافته است. آنها که هزینه این بدهی بیشتر را می‌پردازند، کودکان، کارگران روستا، سیاه پوستان، و مدافعان بهداشت و محیط زیست می‌باشند. در سپتامبر ۲۰۰۰ یک سازمان مذهبی یک رفراندوم غیر رسمی را سازمان داد که آیا برزیل باید رفرم‌های پیشنهادی صندوق را متوقف کند یا خیر؟ بیش از یک میلیون نفر که در این همه بررسی شرکت کرده بودند خواهان توقف این رفرم‌ها شدند».

لطیفه‌ای به نام مبارزه با تحریم از طریق تجارت آزاد!

موسی غنی‌نژاد یکی از تبلیغ کنندگان ایرانی مرام بازار آزاد در آکادمی‌های جمهوری اسلامی می‌گوید: "در واقع راه صلح آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است."

کافی است مبلغان بازار آزاد، نیم نگاهی به کتاب‌هایی مانند: "نیکوکاران نابکار" (هاجون چانگ)، "اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی" (فردریک لیست) و آثار نوبلیست‌هایی مانند پربیش و سینگر بیان‌دازند. می‌توانند تاریخ چین و هند و ژاپن و ایران را در ارتباط با تجارت بخوانند و متوجه شوند که در عصر سرمایه‌داری تجاری (نظامی که پدران لیبرالیسم سیاسی و فلسفی مانند هیوم و جان لاک آن را توسعه دهنده ی ملل می‌دانستند) تجارت آزاد تا چه حد عامل ایجاد صلح در عرصه‌های بین المللی بوده است!

شعار کشورهای غربی مبنی بر اینکه: "یا درهای کشور خود را باز کنید یا وارد جنگ شوید" و تجار مسلح اسپانیایی و هلندی و بریتانیایی که به زور اسلحه وارد "تجارت آزاد" می‌شدند، خود بیانگر عمق فاجعه است. وقتی کشورهایی با "بنیه ی تولیدی" ضعیف تر وارد تجارت می‌شوند، صنایع داخلی این کشورها نابود شده و سطح تولید ملی و بیکاری در آن‌ها افزایش می‌یابد. این نتیجه ی مطالعات غیر مارکسیست‌هایی است که نام‌شان بالاتر برده شده است.

پربیش آرژانتینی و سینگر آلمانی در مطالعه‌ای مشترک (که بعدها سوسیال دموکرات‌هایی مانند گونار میردال سوئدی و پل کروگمن آن را ادامه دادند) با جمع‌آوری فکت‌های گسترده‌ای، نظریات مدافعان بورژوازی صنعتی و غیر تجاری (مکتب آلمان یا مکتب فردریک لیست) را تایید کردند. پیش‌بینی‌ها و نظرات فردریک لیست در نیمه ابتدایی قرن نوزدهم، پس از یک و نیم قرن در ارتباط با تجارت آزاد تایید شد. یافته‌های آن‌ها نشان می‌داد که طی نزدیک به دو قرن (قرن ۱۹ و ۲۰) هر کشور جهان سومی که وارد روابط تجارت آزاد با کشورهای صنعتی شده است، به مرور ناچاراً این روابط را با سیاست‌های گمرکی دگرگون ساخته است. مگر اینکه قدرت سیاسی و امپریالیستی کشورهای صنعتی و سرمایه‌داری بزرگ و یا توهّمات روشنفکران راست‌گرای آن کشورها، این روند را کند ساخته باشد!

به همین اعتبار طی بررسی آن‌ها، رابطه ی مبادله و نسبت قیمت کالاهای صادراتی به نسبت قیمت کالاهای وارداتی این کشورها همواره طی دوران اتکا به سیاست "تجارت آزاد" همواره نزولی بوده است.

سوال دیگر این است که مگر جز این است که ایران هم اکنون با کشوری چون روسیه و چین و ... تجارت آزاد دارد؟ آیا سیل ورود کالاهای نظامی - صنعتی - مصرفی این کشورها باعث ورشکستگی بخش عمده‌ای از تولید کنندگان کوچک صنعتی در ایران نشده است؟ مگر جز این است که بر اساس قواعد تجارت آزاد، افراد می‌توانند کالاهای ارزان و جدید تر را مصرف کنند و مگر جز این است که همین تمایل موجب له شدن صنایع ملی در ایران شده است؟

آیا همین مسئله در دوران حاکمیت نظریه "نوسازی" در زمان محمدرضا پهلوی، باعث سرازیر شدن کالاهای وارداتی اروپا و آمریکا و افت میزان تولیدات داخلی (بخصوص در عرصه ی کشاورزی) نشد؟ آیا این تناقض گویی‌ها پایه ی علمی دارد یا واقعیت‌ها دروغ می‌گویند؟ یا اینکه لیبرالیسم اختراعی و ابداعی آقای غنی‌نژاد چیزی جز این را به ارمغان می‌آورد؟

سوال دیگر این است که اساساً ارتباط تحریم‌ها با تجارت آزاد چیست؟ کشورهای زیادی وجود دارند که با یکدیگر تجارت آزاد ندارند، ولی یکدیگر را تحریم نکرده‌اند و روابط سیاسی خصمانه‌ای نیز به صورت حاد با هم ندارند. چین و ژاپن، چین و آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا و کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی دیگر چنین رابطه‌ای با یکدیگر دارند. از سویی کالاهای مصرفی دیگر را با تعرفه‌های تجاری سنگین مبادله می‌کنند - و با وجود صنعتی شدن و عدم نیاز به وضع کردن سیاست‌های حمایتی از تولید ملی - همچنان برخی از این سیاست‌ها را ادامه می‌دهند و از سویی نیازهای خود را از کشورهای در حال توسعه (از طریق خرید مواد خام و یا نیروی کار ارزان) تامین می‌کنند. لذا وجود رابطه ی علمی یک پدیده ی عمیقاً سیاسی (یعنی تحریم‌ها) با یک امر اقتصادی (یعنی تجارت آزاد) امری گنگ و بی‌مبناست که هیچ محفل علمی قابل توجهی به آن اهمیت نخواهد داد. ایشان که مدعی اند: "علم و تجربه نشان داده است که اگر تجارت آزاد گسترش یابد ارتباط و تفاهم میان انسانها بر اثر وابستگی متقابل آنها بیشتر شده و روابط صلح آمیز تر می‌گردد" بر اساس کدام تجربه سخن می‌گویند؟

مگر جز این است که ایالات متحده در جنگ جهانی دوم با دو کشوری وارد جنگ شد که سرمایه گذاری‌های خارجی گسترده و همبندطور روابط تجاری مستحکمی تا قبل از جنگ با آن‌ها داشت؟ ایشان اگر تلاش کنند و کتاب "نظام پولی بین‌المللی و بحران مالی جهانی" (اثر استاد نیچنکو و ترجمه ناصر زرافشان) را مطالعه کنند، متوجه خواهند شد که موج سرمایه‌های آزاد آمریکا که از شرایط

رکود اقتصادی و بحران مالی دهه ۱۹۳۰ فرار می‌کردند. چطور وارد آلمان شد و همچنین چطور کالاهای واسطه‌ی صنعتی و مازاد سرمایه‌فیزیکی و کالاهای زیر قیمت بازار آمریکا (که برای آن تقاضای کافی و موثر در آمریکای بحران زده وجود نداشت) مانند سیل به کشورهای مثل ایتالیای فاشیست و آلمان نازی سرازیر شده است و روند برتری جریان‌های سیاسی خرده بورژوازی فاشیستی را در این کشورها سرعت بخشیده است و چطور همین اتفاق در زمان عراق عصر صدام افتاد!

آزادی بیان مورد ادعای نئولیبرال‌های وطنی

تاکنون اقتصاددانان بزرگ ایرانی و کهنه‌کارانی همچون دکتر ناصر زرافشان، دکتر فریبرز رئیس‌دانا، دکتر ایرج سیف و تازه‌نفسان توانائی چون دکتر پرویز صداقت و دکتر محمد مالجو در کتاب‌ها و مقالات ارزشمند خود بارها پنبه نظریات اقتصادی دست‌چندم لیبرال‌ها و نئولیبرالی‌های ایرانی را زده‌اند اما از آنجا که پیروان مکاتب شیکاگو بر دانشگاه‌های ایران تسلط کامل دارند و رسانه‌های قانونی آنان شب و روز در حال تبلیغ و ترویج اندیشه‌های نئولیبرال‌ها در ایران هستند از «بایکوت قانونی» اندیشه‌های مخالف خود استفاده کرده و جوابیه‌های آن‌ها را سانسور کرده‌اند، هر از گاهی با طرح مسائل عجیب و غریب اذهان را مشوش می‌کنند. این جماعت یک روز از «دخالش بشر دوستانه» و «تحریم و پرواز ممنوع» دفاع می‌کنند و روز دیگر کمپین مخالفت با تحریم‌های تجاری آمریکا علیه ایران را درست می‌کنند. جا دارد در اینجا یاد کنیم از ماجرای پیش آمده بین دو دانشجوی با تفکرات سوسیالیستی و نشریه نفتی برادر ارزشی جناب آقای قوچانی. این دو دانشجوی خوش‌فکر، با مطالعه و آینده‌دار در مقاله‌ای مستدل به نظرات آقای طبیبیان از شرکای علمی و اقتصادی آقای غنی نژاد پاسخ داده بودند.

این جوابیه مستقیماً و بدون انتشار قبلی برای نشریه مهرنامه ارسال شده بود. داماد محترم آقای عمادالدین باقی در اقدامی شتاب زده از آنجا که دکتر طبیبیان را سخت از سوی یک دانشجوی اقتصاد و یک دانشجوی جامعه‌شناسی، تحت فشار دیده و آبروی رسانه‌ای ایشان را در خطر دیده بودند، بدون انتشار جوابیه خسرو صادقی بروجنی و رضا اسدآبادی به دکتر طبیبیان، جوابیه آقای طبیبیان بر این جوابیه را در نشریه نفتی خود منتشر کردند! (شرح بیشتر این رخداد بی نظیر ژورنالیستی را اینجا بخوانید: [نقدی بر مقاله‌ی «برادر جان، جنگ طبقاتی تمام شده»](#)، نوشته‌ی محمد طبیبیان)

بنده فکر می‌کنم «بازار آزاد» مورد نئولیبرال‌های ایران هم از اصول مشترک «بازار آزاد نشریات نفتی» پیروی می‌کند و خود به خوبی گویای همه واقعیت‌ها و روابط است. خود قضاوت کنید وقتی دو دانشجوی با مطالعه می‌توانند فقط با یک مقاله این گونه نظریات مبلغان‌هایکی و فریدم‌نی حاکم بر آکادمی‌های ایران را به چالش بکشند (و نشان دهند این استاد دانشگاه تفاوت نظریه ارزش کلاسیک و نظریه قیمت اقتصاد نئوکلاسیک را درست متوجه نشده است!) و در مقابل این گونه سانسور می‌شوند، چه بایکوت‌های قانونی و غیر قانونی‌ای شامل حال اساتید بزرگ نام برده شده در بالا است.

رویکرد دوگانه به فعالیت‌های هسته‌ای ایران و رابطه امپریالیسم و تحریم

مبلغان بازار آزاد که تا دیروز فعالیت‌های هسته‌ای ایران را یک خطر جدی برای صلح و امنیت جهان بر شمرده و آن را توجیهی برای تحریم و حمله نظامی به ایران می‌دانستند حالا اعلام می‌کنند که «اگر هدف کشورهای تحریم کننده این است که جلوی گسترش سلاح‌های هسته‌ای و خطر احتمالی جنگ را بگیرند نباید از روش تحریم که عملی خصومت‌آمیز است استفاده کنند. در واقع راه صلح آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است!»

غنی نژاد می‌گوید: «به نظر من تجارت آزاد بارزترین مصداق جامعه مدنی است، یعنی انسان‌هایی که آزادانه و داوطلبانه با هم در ارتباط هستند». تجارت آزاد برای او و شرکایش مساوی است با «آزادی»، «دموکراسی»، «مدنیت»، «تمدن» و «پیشرفت».

مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست در بیش از ۱۵۰ سال پیش به خوبی این مسئله را شرح داده‌اند که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچ یک علت وجود دیگری نیست: «بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از بین رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است میگیرد، - رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم میشود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف میرسد.

جای نیازمندی‌های سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حواجی نوین بروز میکند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقلیم گوناگون لازم است. جای عزت جویی ملی و محلی کهن و اکتفاء به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر میگیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل میگردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته میشود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن میکشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان توپخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم میکوبد و لجوجانه‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم میسازد. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی هم شکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی دهات را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان بوجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده بمیزان شگرفی افزود و بدین سان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته به باختر نمود. رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.»

اگر این ادعا را قبول کنیم که تحریم اقتصادی ایران به دلیل هراس آمریکا از جهت حساس بودن منطقه‌ی نفتی خاورمیانه است و این منطقه باید عاری از سلاح‌های کشتار جمعی باشد، پس دلیل عدم برخورد ایالات متحده و اروپا با هندوستان، پاکستان و از همه مهم تر اسرائیل چیست؟ مگر جز این است که این سه کشور جمعا صاحب صد ها کلاهک هسته‌ای هستند و هرچند سال یک بار کل منطقه را تهدید می‌کنند؟ مگر جز این است که دولت اسرائیل یک دولت نا متعادل مذهبی و جنگ طلب است و در درون خود گروه‌های تندروی تروریستی نیز تربیت کرده است؟

مگر جز این است که پاکستان کشوری پا در هواست که هر لحظه ممکن است سلاح‌های هسته‌ای اش در دستان گروه‌هایی مثل طالبان پاکستان و سپاه صحابه بیفتند؟ مگر جز این است که در هند نیز به واسطه وجود گروه‌های شبه نظامی مرز نشین و گروه‌های افراطی دیگر و همچنین اختلاف طبقاتی شدید و انکشاف سرمایه‌داری مالی، هر لحظه امکان بی ثباتی وجود دارد؟

تحریم‌های اقتصادی در درجه اول مردم ایران را نابود کرده است اما ادعا می‌شود که علیه حکومت ایران وضع شده است! چه کسی این تحریم‌ها را علیه کشور ما وضع کرده است؟ پاسخ ساده است: ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، یعنی مبلغان، مدافعان و

صاحبان «بازار آزاد» جهانی این تحریم‌ها را وضع کرده و تعداد زیادی از همان «کشورهای پیرامونی» نیز مجبور به اجرای دقیق این تحریم‌ها هستند و گرنه به شدت از سوی ناظران و صاحبان این بازار آزاد تنبیه و جریمه می‌شوند.

با یک نگاه منطقی و عقلانی می‌توانیم متوجه شویم که صرف نظر از اراده‌ی حکومت ایران به عدم تولید یا تولید تسلیحات هسته‌ای، مشکل اصلی اتحادیه اروپا و آمریکا با ایران نه حقوق بشر و نه آزادی و نه تهدید اتمی است. بلکه مشکل بر سر این است که در تقسیم بندی‌های قدرت، پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی و سپس کنار رفتن تیم مدیریتی بی‌کفایت و فاسد یلتسین و سپس انکشاف قدرت مالی چین در سطح جهانی، حاکمیت در ایران به مرور خود را در زیر خیمه‌ی قدرت بلوک شرق جدید "که حالا یک بلوک سرمایه‌داری شده است" قرار داده است.

به همین سبب گویی عربستان و پاکستان و یمن و بحرین و ... فاقد نقض حقوق بشر و آزادی اند و پرونده‌های حقوق بشری و پرونده‌های گروه‌های تروریستی آنان در سازمان ملل مانند ایران و لبنان و ... به راحتی به گردش نمی‌افتد. کما اینکه پرونده حقوق بشری دولت چین در مورد دالای لاما و بودائیان همواره در سازمان ملل زنده است، اما پرونده کشتار اقلیت‌های دینی و از جمله مسلمانان در جنوب شرق آسیا به دست همین بودائیان حامی دالای لاما به چرخش نمی‌افتد. گویا روسیه و چین که دوستان آقای غنی‌نژاد می‌خواهند خود را ضد آن‌ها جلوه دهند، بیشتر از همه با عدم پایبندی به تحریم‌های ایران و "تجارت آزاد" با ایران، به قواعد لیبرالیستی نظام اقتصاد بین الملل اعتقاد دارند. از سویی، ما چنین سیاست یک بام و دو هوایی را در بلوک شرق جدید و اعضای آن در قبال بحران‌های حقوق بشری در سوریه و چین و سین کیانگ نیز مشاهده می‌کنیم.

این تقسیم بندی‌های منطقه‌ای بین دولت‌های معظم صنعتی و سرمایه‌داری و نزاع بین سرمایه‌داری‌های پیر و سرمایه‌داری‌های جوان ریشه‌ی مسئله است و برای فهم مسئله باید سراغ این ریشه رفت. علت نادیده گرفتن این ریشه این است که غنی‌نژاد نمی‌خواهد تحریم‌ها را به مثابه یک ابزار طبیعی برای تحکیم "سلطه‌ی امپریالیستی" فهم کند و اساساً با شنیدن کلمه‌ی "امپریالیسم" کهیر می‌زند.

چرا که خوب می‌داند که امپریالیسم محصول بی‌واسطه‌ی آزادی اقتصادی در سطح جهانی است. دست باز کشورهای قوی تر برای خوردن کشورهای کوچک تر یاد آور همان منطق رقابتی بازار آزاد است که "کوچک‌ها در آن له می‌شوند!"

منافعی که دولت‌های امپریالیستی _ از طریق تحکیم قدرت امپریالیستی خود _ از طریق تحریم و یا جنگ به دست می‌آورند، بیش از آن است که "اتاق‌های بازرگانی" مورد ادعای آقای غنی نژاد، آن را درک کنند. اموری مثل تحکیم انباشت سرمایه، تثبیت قیمت‌های نازل مواد خام (از جمله نفت) با توسل به همین مداخلات امپریالیستی، ضربه زدن منافع بلوک سرمایه‌داری رقیب و ... از دلایلی است که باعث می‌شود دولت‌های امپریالیستی بر اساس آن اقدام به وضع تحریم و یا حتی جنگ بنمایند. جنگ و تحریم غیر مستقیم سوریه نیز هدفی جز این ندارد. این هدف چیزی نیست جز تلاش برای رساندن گاز عربستان، قطر و کویت به مدیریتانه برای شکستن قیمت گاز روسیه. اتفاقاً دولت‌ها دیدی بسیار عمیق‌تری از بورژوازی (به منظور انباشت ثروت توسط همین بورژوازی) دارند.

در نشریاتی مانند همشهری، اقتصاد و اخیراً مهرنامه، غنی‌نژاد بارها اعلام داشته است که: "لیبرالیسم ربطی به امپریالیسم ندارد و بازار آزاد از آن مبری است". ولی یادشان می‌رود که کشورها وقتی همان منطقی را که در بازار آزاد وجود دارد (اصالت سود و منفعت شخصی و اصل رقابت بر سر منابع و برتری قوی تر بر بنگاه‌های ضعیف تر)، این بار در عرصه‌ی بین المللی بکار ببرند، چیزی جز امپریالیسم و سلطه‌گری متولد نخواهد شد. آن لیبرالیسمی که امپریالیسم ایجاد نمی‌کند، نه در دنیای تئوریک قابل تئوریزه شدن است و نه در دنیای واقعی. آن لیبرالیسم و بازار آزاد آرمانی که ایشان در ذهن دارند، تنها در تخیلات آرمان گرایانه ایشان وجود دارد. لذا از ایشان خواهش می‌کنیم که لیبرالیسم خود را تحت عنوان "لیبرالیسم غنی نژادی" عرضه کنند.

این روزها همه نام ادوارد اسنودن را شنیده‌اند. او کارمند سابق دستگاه جاسوسی آمریکا است که از پروژه عظیم دولت آمریکا در شنود و کنترل مکالمات شهروندان جهان پرده برداشت. دولت‌های قدرتمند برای پیشبرد منافع اقتصادی خود در کشورهای دیگر جاسوسی می‌کنند، جنگ به راه می‌اندازند، دست به ترور می‌زنند، اموال کشورهای ضعیف را به بهانه‌های مختلف توقیف می‌کنند، سعی می‌کنند نظام‌های سیاسی مخالف هجوم سیستم اقتصادی جهانی را از بین ببرند، برای حمایت از بازار محصولات خود آنرا با نیروی نظامی خود حفاظت می‌کنند. این همان "لیبرالیسم واقعا موجود" است که در کانون‌های سرمایه‌داری جهانی پذیرفته شده است و کشورهای ضعیف نیز مجبور به تحمل آن هستند.

در ماجرای افشای شنود گسترده سرویس جاسوسی آمریکا از مردم و دولت‌های کشورهای مختلف جهان به خوبی مشخص شد بنای «بازار آزاد» بر دوش دولت‌ها استوار است و مردم نقشی در این میان ندارند. نظم بازار آزاد مورد نظر نئولیبرال‌های وطنی ما نه توسط رقابت که بر مبنای انحصار و قدرت اقتصادی - نظامی - سیاسی دولت‌ها تنظیم می‌شود.

در مورد رسوایی شنود سرویس جاسوسی آمریکا از مردم آمریکا، دیپلمات‌های کشورهای دیگر، سران کشورهای جهان و غیره، صدراعظم آلمان بر لزوم هوشیاری اروپا در خصوص جاسوسی‌های آمریکا از کشورهای اتحادیه اروپا تاکید کرد و شنود از شهروندان را غیر دوستانه خوانده است. او ضمن اعلام اینکه "می‌بایست مطمئن شود بر برنامه جاسوسی آمریکا از هم پیمانان اروپایی‌اش، سرپوش گذاشته نمی‌شود"، تاکید کرد:

«همکاری آمریکا برای خنثی کردن حملات علیه آلمان در گذشته، توجیه کننده جاسوسی آمریکا از کشورهای اتحادیه اروپا نیست». آنگلا مرکل همچنین «شنود را اقدامی غیر دوستانه خواند و گفت: "شنود در حالی صورت می‌گیرد که دوره جنگ سرد سپری شده است" اما عالی‌ترین مقام آلمان درباره مذاکره تجاری با آمریکا اعتقاد دارد: «در عین حال باور دارم که تجارت آزاد اروپا با آمریکا رشد اقتصادی را افزایش خواهد داد».

فرانسوا اولاند، رئیس‌جمهور فرانسه، که پیش از این کشورش اعلام کرده بود مذاکرات تجارت آزاد با آمریکا باید تا دو هفته به تعویق بیفتد، گفت: «مذاکرات تجارت آزاد می‌تواند موازی با تلاش‌ها برای مشخص شدن جزئیات برنامه جاسوسی آمریکا از کشورهای اروپایی پیش برود».

در مقابل **ناظم بزرگ بازار آزاد** یعنی دولت و ارتش ایالات متحده از زبان باراک اوباما چنین پاسخ داد که: «فکر می‌کنم باید تصریح کنیم که نه فقط سرویس اطلاعاتی ما، بلکه هر سرویس اطلاعاتی حتی سرویس اطلاعاتی اروپا، آسیا، و هر جایی که در آن یک سرویس اطلاعاتی وجود دارد یک کار انجام می‌دهند. آنها سعی می‌کنند دنیای پیرامون را بهتر درک کنند و آنچه را در پایتخت‌های جهان از طریق اخبار نیویورک تایمز و ان بی سی قابل پیگیری نیستند، از طریق این منابع به دست آورند».

آیا کسی در جهان امروز هست که چنین مسائل ساده‌ای را متوجه نشود؟ اگر بنا به نفهمیدن نباشد واضح است که پای دو فریب بزرگ در میان است:

یک: بازار و سرمایه‌داران هیچ ربطی به دولت‌ها و حکومت‌ها ندارند. یعنی سرمایه‌داران و بازاریان هیچ علاقه‌ای برای گرفتن قدرت سیاسی و استفاده از منافع سرشار آن را ندارند. در نتیجه سراسر تاریخ که در رد این دروغ بزرگ است نادرست نوشته شده است.

دو: بازار آزاد یک چیزی است که در زمان حضرت مسیح به وقوع خواهد پیوست و هیچ نمونه‌ای از آن در جهان وجود ندارد و حتی دولت آمریکا نیز در بازار آزاد دخالت می‌کند. بنا بر این هر مشکلی که در ایالات متحده ی آمریکا به وجود آمده است ناشی از بازار آزاد نیست، بلکه ناشی از نبودن بازار آزاد است.

برای ادامه بحث به این نکات توجه کنید:

- ۱: نئولیبرال‌ها ادعا می‌کنند: تحریم‌ها به بهانه فعالیت هسته‌ای ایران وضع شده‌اند.
- ۲: غنی‌نژاد اعتقاد دارد: «در واقع اگر هدف کشورهای تحریم‌کننده این است که جلوی گسترش سلاح‌های هسته‌ای و خطر احتمالی جنگ را بگیرند نباید از روش تحریم که عملی خصومت‌آمیز است استفاده کنند.»
- ۳: غنی‌نژاد اعتقاد دارد: «راه صلح‌آمیز برای بهبود روابط ملت‌ها گسترش تجارت آزاد است.»
- ۴: رهبر ایران اعتقاد دارد افرادی هم که دشمن جمهوری اسلامی هستند اگر دغدغه حفظ کشور را دارند باید در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ شرکت کنند.
- ۵: دلیل اصلی معتقدان به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ شعار لغو تحریم‌ها و از بین رفتن خطر جنگ بود.
- ۶: هیلاری کلینتون _ وزیر امور خارجه دولت اوباما _ در یک مصاحبه تلویزیونی خطاب به فارسی‌زبانان که در بخش پارازیت صدای آمریکا پخش شد، رسماً اعلام کرد: دلیل وضع تحریم‌ها جلوگیری از وقوع جنگ است. از این طریق که فشارهای ناشی از تحریم‌ها سبب شود مردم ایران ناراضی گردند و حکومت ایران را سرنگون کنند.
- ۷: غنی‌نژاد می‌گوید: «مخاطب ما افکار عمومی آمریکایی، اروپایی‌ها و جامعه مدنی همه کشورها است...» «در واقع می‌خواهیم مردم دولت‌ها را تحت فشار قرار دهند.»
- ۸: «سندیکاها و تشکل‌های در کشورهای تحریم‌کننده تا کنون بارها به تحریم‌ها اعتراض کرده‌اند اما حرفشان به جایی نرسیده است. البته انتقاد ما به این نهادها این است که شاید تاکنون در اعتراض‌های خود خیلی پافشاری نکرده‌اند.»
- ۹: تعداد ۱۰۰ نفر از نمایندگان آمریکا از باراک اوباما خواسته‌اند تا فرصت روی کار آمدن حسن روحانی برای حل مشکلات بین ایران و آمریکا استفاده کند.
- ۱۰: ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و چین به عنوان کانون‌های سرمایه‌داری جهانی با بحران شدید مالی روبه‌رو هستند و سالهاست در یکی از طولانی‌ترین دوران رکود تاریخ سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند!

تزهایی درباره تحریم و جنگ

- ۱: تحریم‌های اقتصادی ایران نه به دلیل برنامه هسته‌ای تسلیحاتی ایران که به دلیل "امکان" انحراف برنامه‌های غنی‌سازی ایران به سمت برنامه نظامی است.
- ۲: اگر برنامه هسته‌ای ایران خطرناک بود یا در آستانه یک خطر جدی قرار داشت آمریکا، ناتو و اسرائیل تا به حال به ایران حمله کرده بودند.
- ۳: آن بخش از فاجعه دولت احمدی‌نژاد که به دلیل انتحار دولت او برای استارت اساسی طرح هدفمندی یارانه‌ها به وقوع پیوست توسط هر فرد دیگری به عنوان رئیس‌جمهور و هر تیم اقتصادی دیگری در دولت غیر قابل اجتناب بود.

۴: تیم اقتصادی حسن روحانی_نهادندان، نویخت، ترکان و سایر شرکاء_ بهترین تیم موجود در حاکمیت ایران برای اجرای مرحله دوم حذف سوپسیدها و آزاد سازی نرخ سوخت، حامل های انرژی و خدمات آب و مخابرات و غیره هستند.

۵: جناحی از طبقه سرمایه دار ایران و جناحی از طبقه سرمایه دار آمریکا به دلیل پتانسیل بالای کسب سود، تلاش به تغییر مناسبات سیاسی-اقتصادی حاکم بین دو کشور دارند.

۶: جناحی از طبقه سرمایه دار ایران و جناحی از طبقه سرمایه دار آمریکا به دلیل در خطر جدی قرار گرفتن منافع اقتصادی خود تلاش دارند از هر گونه تغییر در مناسبات سیاسی-اقتصادی حاکم بین دو کشور جلوگیری کنند.

۷: تأثیر مسائل تاریخی و ایدئولوژیک انباشته شده، بر پیچیدگی مناسبات موجود بین دو کشور غیر قابل انکار است.

۸: هدف همزمان تحریم اقتصادی و تهدید به جنگ جدای از مسئله پرونده هسته ای در زمان حاضر و از سوی دیگر مواضع حکومت ایران درباره رابطه با آمریکا تلاش دو قطب حاضر در مسئله برای داشتن شرایط بهتر در روند هر نوع تغییر احتمالی در رابطه موجود است.

۹: سرمایه داری پرو آمریکائی ایران یعنی سرمایه داری همسو با هژمونی جهانی سرمایه قصد حمایت از دولت جدید ایران و ورود فعال در مناسبات پیش رو را دارد.

۱۰: انتراعی به نام «مردم» و عناوینی مانند «جامعه مدنی»، «آزادی»، «آزادیهای سیاسی»، «گشایش فضا»، «صلح» و غیره بهانه هایی برای توجیه مقاصد سیاسی-اقتصادی و پیشبرد پروژه پیوستن اقتصاد ایران به «بازار آزاد» است.

۱۱: ورود نیروهای چپ و افراد و گروه های سوسیالیست و مارکسیست به فرآیند تغییر با تعاریف و اهداف مورد نظر نئولیبرال های ایران نه تلاشی برای تغییر مناسبات به نفع طبقه کارگر و زحمتکشان ایران که تلاشی برای تغییر مناسبات بر مبنای منافع مادی سرمایه داری داخلی و جهانی است. لازم به ذکر است ورود به عرصه تغییر بر مبنای «ناچاری»، «زنده نگاه داشتن امید»، استفاده بدون طرح و برنامه از هر گونه «متفاوت با وضعیت دوران احمدی نژاد»_ یعنی وضعیت روی کار بودن دولت حسن روحانی_، تلاشی کور و فاقد درک مشخص از شرایط مشخص است که اگر چه به ظاهر مخالف منافع بورژوازی نظامی ایران و آمریکا است اما کاملاً به نفع تندروترین لایه های نئولیبرال داخلی و جهانی است.

۱۲: امید بستن به فضای باز ایجاد شده در پس هر نوع توافق بین ایران و آمریکا امیدی کاذب است. تجربه روسیه ی فدراتیو، ترکیه، پاکستان، برزیل، اروگوئه، کامرون، نیجریه، آرژانتین، غنا، بنگلادش، شیلی، الجزایر، مصر، کنیا، سنگال و غیره به خوبی نشان می دهد این توافق در «کشور پیرامونی» تنها باعث به وجود آمدن فقر و فلاکت بیشتر، پلیسی شدن بیشتر فضا، روی کار آمدن فاسدترین مافیای متشکل از عناصر حاکمه قبلی و نابودی هر گونه داشته تاریخی حاصل از مبارزات اجتماعی این کشورها است.

«موجبات انحطاط برای نابودی ملت ها بسیار است»

فریدمن در کتاب سرمایه داری و آزادی خود می نویسد: همانطور که آدام اسمیت می گوید: «موجبات انحطاط برای نابودی ملت ها بسیار است». طبیعی است که فریدمن این گفته آدام اسمیت در کتاب «ثروت ملل» را ندیده است که: «دولت مدنی تا آنجا که برای تامین امنیت مالکیت خصوصی تشکیل می شود، به واقع برای دفاع از اغنیاء در برابر فقرا و دفاع از کسانی که مال و اموال دارند در برابر کسانی که ندارند، تشکیل شده است.» چرا که هر فرد یا گروه بر مبنای منافع طبقاتی خود هر آنچه را که بخواهد می بیند.

بر خلاف نظر فریدمن که معتقد است: «تا زمانی که آزادی واقعی مبادله محفوظ بماند. ویژگی اصلی سازمان بازاری فعالیت اقتصادی این است که اجازه نمی دهد فردی مزاحم فعالیت های اقتصادی فرد دیگر بشود... مصرف کننده از اینکه فروشنده او را تحت اجبار قرار

دهد در امان است. زیرا فروشنده های دیگری هستند که او می تواند کالا را از ایشان بخرد. فروشنده نیز از اینکه مشتری او را تحت تاثیر قرار دهد مصون است زیرا مصرف کننده دیگری وجود دارد که می تواند کالای خود را به او بفروشد؛ نظرات لینن برای شناخت سرمایه داری دوران کنونی _ یعنی عصر امپریالیسم _ برای آنانکه قربانی بهره کشی صاحبان سرمایه از نیروی کار هستند بسیار ملموس تر است.

آزادی واقعی مبادله در شرایطی که انحصار سرمایه مالی و تکنولوژی اجازه هیچگونه رقابتی به طرف ضعیف تر را نمی دهد برای دولت های پیرامونی فقط از طریق عرضه ضلع سوم تولید _ یعنی نیروی کار _ میسر است. فروش نیروی کار ارزان قیمت، به خصوص نیروی کار زنان و کودکان در کشور چین، فیلیپین، اندونزی و مالزی (که این یکی الگوی سرمایه داران ایرانی است) و غیره، تنها بخشی از «رقابت آزاد» است که می توانند در آن حضور داشته باشند.

یک جفت کفش ورزشی مارک نایک که در آسیای جنوب شرقی تولید می شود در فروشگاه های اروپا ۱۶۰ یورو قیمت دارد در حالی که یک کودک زیر سن قانونی برای ۱۲ الی ۱۸ ساعت کار خود در کارگاه تولیدی آن بین ۲۰ سنت تا ۱.۵ دلار در روز دستمزد می گیرد. این است سرنوشت نیروی کار ایرانی در بازار آزادی که اساتید اقتصادی و فلسفی دانشگاه های ایران سنگ آنرا به سینه می زنند.

درباره ی فعالیت مدنی غنی نژاد و چیزهایی که او خود می داند!

آقای غنی نژاد گرچه از اقتصاد سیاسی چیزی نمی فهمد و به جز تبلیغ و ترویج ایدئولوژی مد نظر سرمایه داری جهانی کار دیگری بلد نیست اما رنگ کردن گنجشگ و فروختن آن به زحمتکشان را به خوبی از اساتید مکتب خود آموخته است. غنی نژاد می گوید:

«به طور مثال در جنگ ویتنام فشار افکار عمومی که از دانشگاه ها و روشنفکران شروع شد تاثیر زیادی روی تعدیل سیاست جنگ طلبانه آمریکا گذاشت. در مورد جنبش های دفاع از سیاه پوستان، اقلیت ها و .. هم مثال های زیادی وجود دارد... سندیکاها و تشکلهای در کشورهای تحریم کننده تا کنون بارها به تحریم ها اعتراض کرده اند اما حرفشان به جایی نرسیده است. البته انتقاد ما به این نهادها این است که شاید تاکنون در اعتراض های خود خیلی پافشاری نکرده اند.»

۱: به طور قطع موسی غنی نژاد از سرنوشت تلخ فعالان اصلی مخالفت با جنگ ویتنام در آمریکا خبر ندارد و نمی داند دولت آمریکا آنها را به چه حال و روزی انداخته و به چه سرنوشت دردناکی دچار کرد. باید مطمئن بود که موسی غنی نژاد به عنوان یک نتولیبرال وطنی که آمریکا برای او "اوج تمدن و فرهنگ" است، این مسئله در مخیه اش نیز نمی گنجد.

۲: به طور قطع موسی غنی نژاد می داند که چهره های اصلی و رهبران جنبش مخالفت با جنگ ویتنام، کمونیست ها، مارکسیست ها و نیروهای چپگرای سرتاسر جهان بوده اند برای همین ترجیه می دهد آنها را به عنوان "روشنفکر" معرفی کند.

۳: به طور قطع موسی غنی نژاد می داند که نتولیبرال های آمریکا هر اقدام جنگی و غیر جنگی آمریکا را عین خیر و بهترین عمل ممکن در هر زمان و مکانی می پندارند. حمله نظامی به ویتنام و کشتار وحشیانه مردم ویتنام که سهل است. دانش آموختگان لیبرال که از تربیت شدگان او و شرکایش بودند و بعد از اخذ پناهندگی آمریکا منشعب و متلاشی شدند، به صورت علنی از حمله اتمی آمریکا به ژاپن نیز حمایت می کنند.

۴: به نظر می رسد آقای غنی نژاد در هنگام انجام این مصاحبه چنان برای راه اندازی کمپین ایجاد بازار آزاد هول شده اند که پاک مرحوم مارگارت تاچر را فراموش کرده اند. او که با مشت آهنین سندیکاها را کارگری انگلستان را از بیم روی کار آمدن سوسیالیسم

قلم و قمع کرد، برای سرکوب اعتصاب کارگران از نیروی نظامی استفاده کرد و حاضر شد با دستمزد بیشتر از ایرلند و خارج انگلیس کارگر وارد کند اما دستمزد اعتصابیون را بالا نبرد. هم چنین تا آخر عمر از دیکتاتور لیبرال-کاپیتالیست شیلی (قصاب کمونیست ها یعنی پینوشه) حمایت کرد و به او پناه داد. مارگارت تاچر نبود کننده سندیکاهای کارگری انگلیس است که نتولیرالها او را ستایش می کنند و موسی غنی نژاد در هنگام مرگ او ناله سر می دهد که:

«همه قرائن و شواهد نشان می دهد که خانم مارگارت تاچر شخصیتی کم نظیر در تاریخ سیاسی مدرن است. او از مردم انگلستان درباره دستاوردهای دولت رفاه توهم زدایی کرد و به آنها نشان داد که چگونه کجروی های گذشته را باید اصلاح کرد و هزینه های آن را پرداخت. او با هیچ کس حتی هم حزبی های خود تعارف نداشت و از اصول خود هیچگاه کوتاه نمی آمد و با آنها برای کسب محبوبیت بیشتر معامله نمی کرد. صراحت بیان و صداقت او در انجام کارها را باید شمشیر دو لبه قدرت و ضعف سیاسی وی به شمار آورد.

بخت یار او بود که به رغم تهمت های ناروا و تبلیغات دروغین مخالفانش، توانست بیش از یازده سال سکان اداره کشور را با اقتدار در دست بگیرد و اصلاحات مورد نظر خود را اجرا کند. میراث او در اصلاحات اقتصادی و اجتماعی به قدری ارزشمند بود که دولت های بعدی، حتی از نوع مخالفان حزب کارگر، تردیدی در استمرار آن به خود ندادند. او فرهنگ تلاش فردی، استقلال اقتصادی از دولت و کرامت انسانی را در جامعه انگلستان جان تازه ای بخشید. مردمان انگلستان در مجموع قدرشناس خدمات او هستند، اما طبیعتاً دو گروه هیچ گاه میانه خوبی با او نداشتند و از هیچ کاری برای رسوا کردنش دریغ نکردند:

یکی، چپ گرایانی که مردمی بودن گفتار و رفتار خانم تاچر را همچون خاری در چشمان خود می دیدند و این واقعیت را که انحصار خلقی بودن را از آنها گرفته و بدون اینکه پوپولیست باشد، محبوب بخش های وسیعی از مردم است، هیچ گاه بر او نبخشیدند.

گروه دوم، روشنفکرانی که طرفداری صریح، بی تعارف و بی چون و چرای وی از اقتصاد آزاد به ذائقه شان خوش نمی آمد. در انگلستان سنت متداول این است که دانشگاه آکسفورد به فارغ التحصیلان سابق خود که نخست وزیر می شوند دکترای افتخاری می دهد، اما این سنت درباره خانم تاچر که فارغ التحصیل این دانشگاه بود رعایت نشد. این را هم شاید از کرامات «بی طرفی» روشنفکران باید دانست!»

(منبع: [تاچر و نجات اقتصاد انگلیس | موسی غنی نژاد](#))

قطعاً منظور غنی نژاد از تلاش سندیکاهای کشورهای تحریم کننده برای رفع تحریم ها نمی تواند سندیکاهای کارگری باشد. به احتمال زیاد منظور او «سندیکای کارفرمایان»! و نخبگان اقتصادی آمریکا (سرمایه داران بزرگ آمریکا) است. وقتی غنی نژاد می نویسد: «سندیکاهای و تشکل های در کشورهای تحریم کننده تا کنون بارها به تحریم ها اعتراض کرده اند اما حرفشان به جایی نرسیده است. البته انتقاد ما به این نهادها این است که شاید تاکنون در اعتراض های خود خیلی پافشاری نکرده اند»، منظورش این است که تجار متوسط آمریکایی و سرمایه داری تجاری در آمریکا، حریف سرمایه داری مالی و سرمایه داری نظامی غول پیکر و قدرتمند آمریکا نشده اند. کیست که نداند به بهانه گولی به نام ایران سالانه صدها میلیارد دلار سلاح از طرف آمریکا و اتحادیه اروپا به کشورهای حوزه خلیج فارس صادر می شود؟

طرح یک سوال حیاتی برای فهم شرایط موجود

آیا رئیس جمهور آمریکا می تواند در مقابل خواست کمپانی ها و تراست های بزرگ نظامی بیاستد و با ایران کنار بیاید؟

پاسخ ما کوتاه و واضح است: هرگز!

به گفته بیل کلینتون «رئیس جمهور در ساختار ایالات متحده آمریکا فقط یک مهره اجرایی برای اجرای برنامه‌های از پیش تعیین شده است». صاحبان سرمایه‌های بزرگ در آمریکا فقط در یک حالت ممکن است از سود سرشار فروش سلاح به بهانه هیولائی به نام ایران خودداری کنند. در حالی که سود بزرگتری جایگزین سود حاضر شود و این سود چیزی نمی‌تواند باشد جز تسلیم بی قید و شرط بازار ایران به سرمایه‌داری ایالات متحده.

مخاطب کمپین مخالفت با تحریم آقای غنی‌نژاد مردم نیست، دولت آمریکا است. برچیدن تحریم‌ها با فشار سندیکاها ضعیف و تحت نفوذ کارفرمایان در آمریکا ممکن نیست.

کمپین مورد نظر نئولیبرال‌های وطنی برای پایان تحریم، به واقع کمپین ترویج پیوستن به «بازار آزاد» است و همانطور که غنی‌نژاد با صداقت می‌گوید، می‌خواهد از طریق ایجاد «بازار آزاد» و برقراری روابط تجاری میان ایران و آمریکا به اهداف سیاسی-اقتصادی خود دست پیدا کند. در اینجا بار دیگر باید به جمله آدام اسمیت در کتاب فریدمن دقت کرد: «موجبات انحطاط برای نابودی ملت‌ها، بسیار است».

در حقیقت انحطاطی بیشتر از فقر و فلاکت کنونی برای ملت ایران در دوران سخت کنونی، اجرای مرحله بعدی حذف یارانه‌ها و اجرای بیشتر طرح‌های صندوق بین‌المللی پول و پیوستن ایران به «بازار آزاد» در یک مناقشه سیاسی-نظامی با پرداخت امتیاز سنگینی همچون تسلیم بی قید و شرط اقتصاد رو به موت ایران به آمریکا است. تحریم‌ها برای پیاده سازی چنین طرحی اعمال شده‌اند.

پایان /.

ایران - دوم مرداد ۱۳۹۲

این نوشته را تقدیم می‌کنم به رفیقِ یکتا، ناصر زرافشان،

دانائی که در مقابل دریای عمیق دانش‌اش همیشه احساس نادانی می‌کنم.

عابد توانچه

abedtavancheh@gmail.com

www.takravi.blogspot.com



SINGER